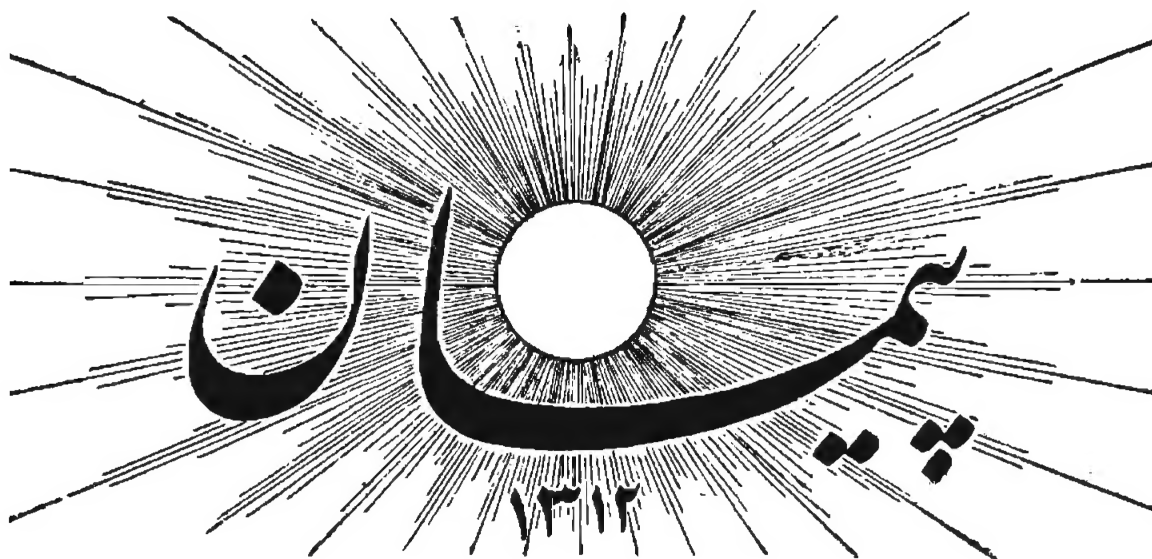
پیمان

پیمان سال هفتم

شماره پنجم



سال هفتم　　آبان ماه ۱۳۲۰　　شماره پنجم

دارنده

کسروی تبریزی

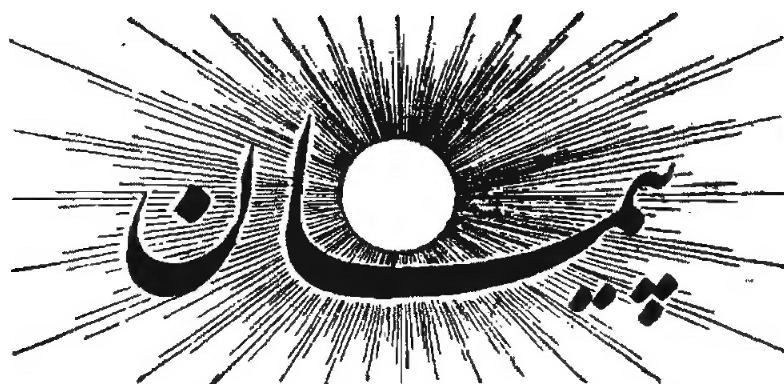
فهرست آنچه درین شماره بچاپ رسیده است

یادآوری

کسانیکه تاریخ مشروطه را ازدفتر پیمان‌میخواهند بآنان‌یادآوری میشود که بهای تاریخ نامبرده ۳۰ ریال است ۲۵ ریال تا۱۵ آذربود.از این گذشته ٤ر٦ ریال هم دررفت پستی آنست که‌فرستاده شود . پس‌از این اگر کسانی خواستند ۳۵ریال فرستند .

درخواست

ما در چاپ دوم تاریخ مشروطه که بخش دوم آن زیر چاپست نیازمندیم پیکره های زمان جنبش مشروطه‌را داشته باشیم بویژه‌به‌پیکره های شهرهای خوی وارومی نیازبیشتر میداریم . هرکسی ازآن‌پیکره ها میدارد بما بفروشد یا بفرستد کلیشه برداشته دوباره بازگردانیم .



سال هفتم　　آبان ماه ۱۳۲۰　　شماره پنجم

باید جلوگیرها را ازمیان بردارید

کسانی‌میگویند : بهتر است مردم را به«میهن پرستی» خوانیم و با این نام بتکان آوریم .

میگویم : « میهن پرستی» پس از آنست که مردم معنی درست میهن را بدانند و بآن دلبستگی دارند و دل از اندیشه های ناسازگار پاك گردانند . از یك نام این کارها چگونه انجام گیرد ؟!

با این سستی سهشها ، پراکندگی اندیشه ها ، آلودگیها و هوسمندیها ، آنچه نتیجه ندارد گفتگو از «میهن پرستی» است .

«میهن پرستی» اگر چهار دیوار داشته یکم را کیشها ، دوم را ادبیات ، سوم را مادیگری ، چهارم شکستها و نافیروزیهای سی وانـد ساله برانداخته . شما اگر کاری میخواهید باید باینها چاره اندیشید . باید این جلوگیر ها را ازمیان بردارید .



گفت و شنید

گفتیم درچندشماره از پیمان ، تنها بگفتگو از پیش آمد های کنونی‌ایران‌پردازیم‌وبراهنمایی هایی در پیرامون جنب و جوش نوین بر خیزیم . این نویدفراموش نشده و با آنهمه ناگزیریم دراین شماره این گفتار را آوریم . یك « گفت وشنیدی» با کسی رو داده که می‌باید خوانندگان را ازآن آگاه گردانیم .

مرا آشنایست که بیش ازهمه بفلسفه (فلسفه‌اروپایی) پرداخته و با همه جوانی آگاهیهای بسیاری در آن زمینه اندوخته . این آشنا نزد من‌آمده و با بودن آقای خراسانی ودیگران بسخن پرداخته‌چنین می گوید :

« من بسیاری از شماره هـای پیمان را خوانده ام و بسیاری از گفته های شما را تصدیق میکنم . لیکن یك ایرادی دارم که باید از خودتان پاسخ خواهم ...»

گفتم: ما بسیارخشنود گردیم که‌هر که‌را ایرادی هست‌بنویسد و یا بگوید ، وآن را در دل نگاه ندارد .

گفت : «تاکنون هرمصلحی که‌ازشرق برخاسته عنوانش‌دین‌بوده، ولی مصلحان اروپا با آنکه فکرشان عالیتر از ماست دین را عنوان نمیکنند سهلست که آنرا یك چیز بی اساسی دانسته بکندن‌ریشه‌اش میکوشند . نیتچه که یکی از پیشوایان فکری اروپا بوده کسی پیش او نام خدا برد نیتچه گفت: «خدا مرد» . شما چرا «تمدن» را عنوان نمیکنید ؟!.. چرا باصلاحات اجتماعی نمی‌پردازید ؟!..

من چون می‌اندیشم‌ازاینجابیك سری پی‌میبرم، و آن اینکه چون درشرق ازنخست دین برپا بوده و باندیشه ها نفوذ داشته از اینرو هر مصلحی که برمیخیزد، خواه وناخواه ، تحت تأثیرمحیط واقع گردیده نمیتواند فکر آزادی از خود نشان دهد وهمچون یك مصلح اروپایی قید دین‌را ازخود دور گرداند، بی‌عزم و اراده پیروی از گذشتگان مینماید . اگر فرضاً یکی فکرآزادی داشت و تحت تأثیر محیطواقع نگردید اونیز ازمردم ترسیده ناچار میشود برخلاف عقیده خودزمینهٔ دین راپیش آورد . اینست نتیجه‌ای که من از اندیشه خود می گیرم .»

گفتم: نچنین‌است وداستان دین نه اینست . مامی‌باید بایرادتان پاسخ دهیم. ولی‌من میخواهم نخست‌ایرادی بیکی‌ازگفته‌هاتان گیرم و سپس بپاسخ پردازم . شما می گویید : « اروپاییها فکرها شان از ما عالی تر است » . من می‌پرسم : بچه دلیل ؟!.. از کجا این نتیجه بدست آمده ؟!..

راست است که اروپاییان در دانشها و در ساختن افزارهای نوین و در اینگونه چیزها بسیار جلوتر ازشرقیانند . ولی باید پذیرفت که « آیین زندگانی » ، یا بگفته شما « اجتماعیات » ، جز از آن چیز ها

است و در این زمینه دلیلی ببلندی اندیشه اروپاییان در دست نیست.
شما چون پیمان میخوانید میدانید که ما چه ایراد هایی در این زمینه
بآنان گرفته ایم. از آن گذشته این راهیکه ما می‌پوییم و اینسخنانی
که درپیمان می نویسیم نچیزیست که با دانشها و اندیشه های‌اروپایی
در یك ترازو گزارده شود . نیتچه و ولتر و همانندان ایشان در راه
دیگری بوده اند و ما در راه دیگری می‌باشیم .

آمدیم بر سر ایراد شما : اینرا بارها شنیده ام . پارسال درتبریز
یکی بالحن تلخی چنین میگفت : «چرا همیشه برانگیختگان از شرق
برمیخیزند ؟!..» من پاسخ داده گفتم: «زیانش‌چیست؟!..».چنان‌پرسشی
را چنین پاسخی میبایست . ولی با شما باید زمینه را روشن گردانیم :

این گمان که ما « تحت تأثیر محیط » باشیم بسیار بیجاست .
ما باهمه چیز « محیط » در جنگیم و وارونه گردانیدنش میخواهیم ،
نه اینکه زبون آن باشیم . ما در این کوششها که میکنیم خواستمان
نیکی جهان و آسایش جهانیان میباشد ، و در این بـاره جز در بند
راستی‌ها نیستیم . دراین راه نه پروا ازچیزی مینماییم و نه ارج‌بکسی
میگزاریم .

تاریخچه پیمان بهترین گواه است : درهشت سال پیش ما چون
برخاستیم هیاهوی اروپاییگری — یابهتر گویم‌دیوانگی اروپا دوستی—
با سختی رواج میداشت . ما در گام نخست بـا آن جنگیده هیاهو را
شکستیم . سپس درپشت سر آن با غوغای ادبیات — غوغایی که کوشش
های دیگران آنرا پدید آورده بود — دچار آمده به نبرد و کشاکش
پرداختیم و آن را از نیرو انداختیم . پس از آن بزمینه دین درآمده

از یکسو با کیشهای گوناگون و بد آموزیهای رنگارنگ بکوشش پرداخته تیشه بریشه هریکی فروآوردیم ، و ازیکسو با مادیگری که زیانمند ترین و زورآور ترین گمراهی در جهان میباشد نبرد کرده و آن را شکسته گام بگام پس راندیم ، ودر همان هنگام معنی درست دین و خدا شناسی را روشن گردانیده بنیاد یك دین پاك خدایی را گزاردیم .

ما در این کوششها ، نه باك از شکوه و آرایش اروپا داشتیم ، نه ترس از بد زبانی یاوه بافان نمودیم ، نه پروا از بیشرمی های کیش داران و بدآموزان نشان دادیم ، و نه فریب نام و آوازه دانشمندان مادی را خوردیم . خدا ما را فیروز گردانید که جز در بند راستی ها نباشیم وجز رستگاری جهانیان را بدیده نگیریم .

اینکه در شرق همیشه دستگاه دین برپا می‌بوده ، و آنکه در غرب جز بی پروایی با دین نموده نمی شده ــ هیچیکی را در کار ما اثری نتوانستی بود .

دوباره می گوییم : ما تنها در پی راستیها می‌باشیم.چیزیکه‌هست یك رشته از این راستیها نامش در زبانها « دین » است وما نتوانستیمی بهر این نام از آنها چشم پوشیم . نیز نتوانستیمی بآنها نام دیگری گزاریم .

ما می گوییم : اینجهان یکدستگاه بیهوده ای نیست و ازسامان و آراستگی که در آن نمودار است پیداست که آفریدگاری آن را پدید آورده و اورا خواستی درمیانست .

می گوییم : آدمی همپای چهارپایان و ددان نیست که همچون

آنها با ابرد و زور آزمایی زید .

می گوییم : خدا بآدمیان خرد داده که براهنمایی آن باآسایش وخوشی‌زیند وجهان آباد گردانند .

می گوییم : خدا جهان را بخود نگزارده وهمیشه باید، بهنگام نیاز ، یك‌جنبش خدایی درمیان باشد .

اینسخنان ومانند اینها که می‌نویسیم و همه راستیهاست «دین» نامیده میشود ومانیز باید بااین نام خوانیم . لیکن نه آنست که دربند این نام می‌باشیم و اینها را از بهر آن میخواهیم .

شما می‌بینید صد چیزی که از دین شمرده میشود وغوغا بر سر آنهاست ماچون راست نمی‌شماریم نپذیرفته دور میرانیم . ما در بندنام دین نیستیم و از آنسوی این هم نتوانیم که از راستیهایی ، تنها بنـام آنکه عنوان دین میدارد، چشم پوشیم.

سخن کوتاه کنم: شما اگرایرادی بگفته های ما می‌دارید وآنها را براست نمیدارید این بگویید . این بگویید تا ما پاسخ دهیم و شما را از تاریکی بیرون آوریم ، و اگر نه ایرادتان نابجاست .

شما میگویید:«چرا تمدن‌راعنوان نمیکنید؟!»ماهم بایدبگوییم « چرا پیمان را نمیخوانید ؟!..» مادر پیمان بار ها نام تمدن برده معنی آن را روشن گردانیدیم وبکسانیکه باتمدن‌دشمنی مینمایند پاسخها دادیم . در همین شماره های امسال یکرشته گفتار های پیاپی در این زمینه عنوان کرده ارجدار ترین دانسته ها را در آن گنجانیدیم. ما نشان دادیم که پیشرفت‌آدمیان در زندگانی ، که تمدن یاشهریگری نامیده‌میشود، ازدو راه‌بایدبود: یکی ازراه دانشها که نتیجه آن‌فزونی

آگاهیها و پدید آمدن افزار های نوین و رنگین شـدن رویه بیرون زندگانیست ، ودیگری از راه دین که نتیجه آن شناخته شدن معنی درست زندگانی وپدید آمدن یك «آیین بخردانه» وبسامان گردیدن رویهٔ درونی زندگانی میباشد .

پس ما تمدن ودانش ودین هرسه را بهم بسته میشناسیم و بهمه آنهاارج گزارده بروشنی‌معنی هاشان‌میکوشیم . بااینحال بسیارشگفت است که شما بگویید : « چرا تمدن را عنوان نمیکنید ؟! » از اینجا پیداست که از پیمان‌وراه‌آن بسیار دور میباشید .

شمارا آسوده گردانم : پیمان در کار وزمینهٔ خود بیمانندااست. کسانی از دور میایستند ونادانسته زبان بخرده گیری می گشایند ویا بی‌پروایی‌نشان میدهند . ولی‌اگر بخوانند ، چه‌دیندار وچه‌دانشمند، خودرا درمیان یکرشته راستیهایی بینند. راستیهایی که یك ایرادی بآنها نتوانند داشت .

مادین باین معنی که میگوییم تاکنون نبوده و کسی‌آنرابدین معنی‌نفهمیده.شمانیتچه ویارانش‌رابرخ مامیکشید. مادرباره‌آنان‌داوری خودرا نموده‌ایم:آنان بادروغ هاجنگیده اندولی براستی هانرسیده‌اند. آنان‌دربرابر زور گوییهای کشیشان‌وحاخامان‌ایستاده ومردانه‌جنگیده اند واز نیروی آنها کاسته اند واین کارشان نیك وسودمند بوده ، ولی خود بیك راستی نرسیده ودر سر گردانی بسر برده اند .

مانندهٔ ایشان بوده اند در ایران میرزا آقا خان کرمانی وشیخ احمدروحی که بچند کیش درآمده اند وهریکی ازآنها را نپسندیده وزبان بخرده گیری ها باز کرده اند ، و با اینهمه کوشش ها خود بی

دین زیسته اند .

ولتر که بنامتر از نیتچه ودیگران میباشد باآن جنگهایی که بادین کرده این میدانسته که در پشت سر آن‌زور گوییهای کشیشان واین پرده‌دریهای ایشان ، یکرشته راستیهایی هست. این میدانسته که باید جهان‌را دینی باشد واینست همیشه آرزو مند یك « دین طبیعی » میبوده . همیشه آرزومند می‌بوده ولی بآن نمیرسیده و باافسوس‌روز میگزارده .

درشورش فرانسه که‌تخمهای‌افشاندهٔ ولتر ومنتسکیو ودیگران روییدن گرفته خشم مردم بکلیسا و کشیش بیش از اندازه شد یکدسته دین مسیح را برانداخته وخود دینی بنام « دین راست» پدید آوردند . سپس‌روبسپیر آنرابرانداخته خود دین‌دیگری‌بنیاد نهاد . ولی‌هیچیکی از اینها راه براستیها نداشت و هر یکی پس از اندکی خوار گردیده ازمیان رفت .

اینست‌میگوییم‌آنان بادروغها جنگیدند ولی‌براستیها نرسیدند. لیکن ما براستیها رسیده ایم و آنها را روشن گردانیده ایم . آن دین طبیعی که ولتر در آرزویش میبوده ، وآن دین راست که شورشیان فرانسه جستجومی کرده اند،آن راه‌رستگاری که‌هر یا گدل بخردی باید در طلبش باشد همینست که ما مینماییم . این دین که ماميگوييم سراپا راستی وسراپا پاکیست . شما میخواهید ازراه دانشها پیش‌آیید، میخواهید خرد را بداوری گمارید ، میخواهید در ترازوی «اجتماع» بسنجید، یك‌ایرادی در گفته های ما نخواهید یافت .

آن‌آشنا گفت : «مرایك ایرادی بگفته هاتان هست . بهتراست

بگویم . این خدا که شما میگویید و آن را اساس دین میشمارید من باور نمیتوانم کرد وحاجتی بوجود او نمیبینم . همچنین وحی‌رامن باور نمیتوانم کرد .

گفتم : شما همانجا که نشسته اید یکدقیقه چشم روبهم گزارید وباخود بیندیشید بجهان که آمده اید آیا بدلخواه خود بوده ، یا یك نیروی دیگری شمارا بجهان‌آورده ــ بیندیشید وناگزیر خواهیدبود باور کنیدکه یك نیروی دیگری شمارا بجهان آورده و همین نیروست که ما خدا مینامیم . من نمیدانم شما چه ایرادی باین میدارید ؟ ! .

ما بارها نوشته‌ایم از همان راهی که اسحق نیوتون پی به‌نیروی کشش (قوه جاذبه) برد وستاره شناسان دانشمند نپتون راپیدا کردند ما نیز به هستی خدا پی میبریم .

گفت : «شما بامعلومات خود مقایسه میکنید » .

گفتم : چرا نکنیم ؟ ! .. چرا از در یافتهای خود چشم پوشیم ؟ ! این‌ایرادرا از دیگران نیز شنیده‌ام . کسانی میگویند : « این‌معلومات را ما از روی تجربه بدست آورده ایم ونخواهیم توانست در همه‌جابکار بریم» . من میگویم : تنها آزمایش نیست. این یك دریافتی درآدمیست که هیچ چیزی بی‌انگیزه نتواندبود . در یافتیست که خرد هم آن را براست میدارد .

این ایرادجز نتیجه‌فلسفه نیست . درفلسفه میدان پندار پهناور است و در آن نه تنها از دریافت ها از شد سیده ها (محسوسات) نیز چشم توان پوشید . یك فیلسوف تواند جهان باین بزرگی را هیچ شمارد وچشمها روی هم گزارده ترانه « کلما فی‌الکون وهم اوخیال»

سراید . ولی ما نباید بآن گراییم . نباید نیروهای روانی خودرا از کار اندازیم . از آنهمه پندار بافیهای فیلسوفان تا کنون چسودی جهان‌را بوده ؟! کدام نتیجه بها داری بدست آمده ؟!

داستان نپتون رادوباره یاد میکنیم : ستاره شناسان چون بحساب گردش اورانوس میپرداختند همیشه در آن نابسامانیهایی‌میافتند .این تادیری مایه شگفت همگی میبود تا کسانی از آنان پی بردند که بالا تراز آن ستاره یکی دیگری هست وهمانا کشش آنست که بدینسان کارگر میافتد و گردش‌اورانوس‌را نابسامان میگرداند . باین پی‌بردند وهیچگاه گمان‌دیگری‌نکردند. هیچگاه‌به‌پندارهای فلسفی‌نگراییدند. هیچگاه نگفتند : «این دانسته‌های ماست وشاید درفضای بالا این‌قاعده روان نیست » . باهمان در یافتهای ساده بکار پرداختند و چنانکه چشم میداشتند ستاره گردنده دیگری را در بالاتر از ارانوس پیدا کردند و آنرا « نپتون » نامیدند .

برای آنکه خواستم نیك‌روشن گردد وازاین پاسخ‌به پرسش‌دیگری نیاز نیفتد یك مثلی یاد میکنم : چنین انگارید در یك بیابان بسیار دوری که هیچ آبادی نمی بینیم و گمان آدمیزاد نمی‌بریم، ناگهان بدرختهایی میرسیم که از روی سامان پهلوی هم ایستاده و جوی آبی برای آبیاری آنها کنده شده . با خود میگوییم : آیا اینها بیابانراست که بیباك و بی پروا از میوه هایش چینیم ، و یا‌نچنین است که دست بازداریم ؟ .. چون می اندیشیم از سامان درختها و از جوی کنار آنها در مییابیم که کسی‌آنها راکاشته ، و میدانیم که در پشت سر این درختستان دهکده ای هست . لیکن چون آن دهکده را نمی‌بینیم و

از چگونگیش آگاهی نمیداریم در باره آن نخواهیم اندیشید و نباید اندیشیم .

این مثل بسیار بجاست . چون کسانی می‌پرسند : «پس خدا از کجا آمده ؟ ! .» ، در پاسخ آنهاست که اینرا میگوییم . ما اینجهان را می‌بینیم و می‌اندیشیم و باین نتیجه میرسیم که جداسر نیست و در پشت آن دستگاه دیگری هست ، ولی چون آن دستگاه را نمی‌بینیم درباره‌اش نیز نمی‌اندیشیم .

راه ما بافلسفه جداست . فلسفه راهبرش پنداراست و بهرسویی تواند تاخت . ولی‌ما میگوییم : هر کجا که راه باز نیست باید ایستاد . می گوییم : یك دری هم برای ندانستن باز باید داشت .

سخن را بیش از این روشن گردانم : جهان زادگاه ماست و نشیمنگاه ماست . ما میخواهیم این را بشناسیم . بشناسیم که چگونه است وچیست . در این بازرسیست که «خدا» را می‌یابیم و ناگزیر شده می‌پذیریم . درجستجوی خدا نبوده ایم . در بازرسی بجهانش یافته‌ایم.

زور گویی های کشیشان و ملایان این سرچشمه را گل آلوده گردانیده . ملیونها کسان امروز از نام خدا گریزانند . باید گفت : ما از آنان بیزاریم . ما خدایرا میشناسیم که آفریدگار جهانست و این سپهر دستگاه اوست . خداییکه تنها ازاین دستگاه توانش شناخت.

یك نتیجه دیگر این گفتگوها راهیست که برای زندگانی پیش گیریم . جدایی میانه ما با مادیان تنها در پذیرفتن و نپذیرفتن خدا نیست. یك کشاکش بزرگ دیگر درچگونگی زندگانی است . مادیان جهان هستی را همین دستگاه سرتاسر مادی می‌شمارند ، وگردش آنرا

جز بآیین نبرد و زور آزمایی نمیشناسند ، و آدمی را جز همین تن و جان نه پنداشته جدایی میانه او با چهارپایان و ددان نمیگزارند .

مابهمه اینها پاسخ داده درباره آدمی میگوییم : در او جز ازاین تن وجان مادی دستگاهی بنام روان میباشد ، و آن بجای نبرد و زور آزمایی خواهان همدستی ونیکی وجانفشانی است . آن داستان «جان و روان» که ماعنوان نمودیم بسیار ارجدار است ونتیجه های سودمند بزرگیرا در پی میدارد . اروپاییان در سایه آنکه این را ندانسته اند از یکرشته از درخواستها و دریافتهای آدمی ناآگاه مانده و آنها را بکنار نهاده اند .

ما باید ازجوانان روانها و خردهای آنان را پرورش دهیم کههمه بنیکی یکدیگر و بآبادی جهان کوشند و بجای جنگ با همدیگر با بدیها بجنگند. ولی امروزچون زندگانی رانبرد میشمارند وآدمیان را همچون جانوران وددان ناگزیر از کشاکش میپندارند ، ازاینرو تنهاوجانهایآنان را پرورده وخویهای پست جانوری رادرآنان نیرومند گردانیده برای کشتن همدیگر بمیدان میفرستند .

این حالیکه امروزدرجهانست وآدمیان دامن بکشتار یکدیگر بسته اند و شهر ها را ویران میگردانند ، بیش از همه نتیجه ندانستن معنی زندگانی و پینبردن بگوهرآدمیگریست . روشنتر گویم : بیش ازهمه نتیجه هیاهوی مادیگریست . کسانی میگویند : اینها ناگزیری است . میگوییم : دلیل اینسخن چیست ؟! . این جنگها جز آز وهوس انگیزهٔ دیگری نمیدارد و ناگزیریهم نیست .

اینکه ما «دین» میگوییم ، یکی از پایه های آن زیستن ازروی

« آیین بخردانه » ، و جلوگیری از این جنگها وستمگری هاست . ما پایگاه آدمی رابلند ترشناخته می گوییم : نباید همچون چراها ودراها با نبرد و کشاکش زید . باید بجای آن آیین همدستی را پیش گیرد . مادیان آدمیرا باین پستی رسانیده‌اند که می‌بینیم : همه هنرها ودانش های‌خودرا درراه‌نابودی یکدیگربکار میبرند. مردان بزرگی‌از کشتار زنان وبچگان بخود میبالند. مامیخواهیم اورا از این پستی رهانیده و بجایگاهیکه باید داشت رسانیم .

ما میگوییم : آدمیان باید با بدیها بجنگند ، و بجای ریختن خون همدیگر بکوشند و ریشه بدیها را ازجهان بر اندازند . این یك آرزو یا « تئوری » نیست . یك آرمان ورجاوندی است و راهش باز می باشد .

نیتچه و یاران او که بگفته شما از دین بیزاری جسته اند این خودکمی آنان بوده . دوباره میگویم : آنان با دروغها جنگیده اند ولی براستیها نرسیده اند . این نتیجه اندیشه های گمراه و سربهوای ایشان است که جهان بدینسان گرفتار جنگ و خونریزی میباشد . این مایه شگفت است که شما گمراهیهای آنانرا برخ ما میکشید و خرده میگیرید که چرا همچون آنان گمراه نبوده ایم .

شما یکی هم نام فرهش (وحی) را بردید ، و آنرا نیز ایرادی شمردید . این نیز مایه شگفت است . من از کسان بسیاری این ایراد را میشنوم . اینان بیپایی فرهش را بیچون و چرا دانسته ، وبگفته خودشان آنرا « خرافه » میشمارند وبرگشته بما ایراد میگیرند که چگونه آن «خرافه » را دنبال میکنیم . لیکن من می پرسم : بیپایی

آن از کجا دانسته شد ؟! . . شما چه دلیلی برای آن میدارید ؟! . .

آری فرهش باین معنی که شناخته گردیده و در زبان کشیشها و ملا هاست نپذیرفتنیست . خدا بالای آسمان نشیند و فرشته بنزد برانگیختگان فرستد و گاهی نیز اورا بآسمانها خواند و براق برایش فرستد ـ اینها جز پندارهای بیپای عامیانه نیست .

ـ ولی فرهش یك معنای درست دیگری میدارد و ما اگر نام این را میبریم بآن معنی‌درستش میبریم . ماخود در پیمان بارهانوشتیم « درجهان بیرون از آیین طبیعت چیزی نتواند بود» . نوشتیم : « در هر کجا که دین با خرد یا دانش ناسازگار بود باید از دین کاست . » با اینهمه ما نام «فرهش» را میبریم و آنرا درست میشماریم و بهنگام خود بزندش‌خواهیم پرداخت. ولی‌چون تاکنون درپیمان سخنی‌ازآن نرانده ایم درگفتگو نیز بآن در نمی‌آیم .

گفت وشنید چون باینجا رسید آقای خراسانی نیز بسخنانی پرداخت ، وپس ازگفتگوهایی‌آشنای ما چنین‌گفت : «همه اینها قابل پذیرفتن است . لیکن باز جای ایرادی باقیمانده ، و آن اینکه مردم اینمعنی ها را نمیفهمند . آنها دین خرافات خودرا میشناسند و شما که با این‌جدیت‌طرفداری ازدین مینمایید ومقاله‌های پیاپی مینویسید آنان اینها را عنوان ساخته بپافشاری می افزایند» .

گفتم: هنگامیکه پیمان‌را تازه مینوشتیم چنین میبود . ما چون نام دین میبردیم وبهواداری ازآن میکوشیدیم پیشروان کیشها بخود گرفته خشنودی‌ها مینمودند و کسانی از در آشنایی در میآمدند.ولی اینحال دیر نپایید . ما پرده از روی‌کار برداشته جایی برای خشنودی

آنان نگزاردیم . بلکه در این سالهای آخر بیشتر کشاکشهای ما بـا همان کیشها بوده و بیشتر دشمنی را هم از آنها می‌بینیم .

پیمان برای آنست که یك راه راست خدایی بروی جهانیان باز کند، و پیداست که در راه‌این خواست‌باید ازیکسو بامادیان و بیدینان بجنگیم و با سیاستگران آزمند اروپا در نبرد باشیم ، از یکسو نیزبا پیروان کیشها در کوشش بوده و با فریبکاران و دکانداران پیکار کنیم .

مابیگمان میدانیم که بسیاری بلکه بیشتری ازپیشروان کیشها (از کشیشان وملایان ودیگران) خود بیدینند وبخدا باوری نمیدارند. همان هیاهوی مادیگری درآنان نیزکارگر افتاده . چیزیکه هست‌از راه خود نان میخورند و از آن دست برنمیدارند.

ما با هر دو دسته دشمنیم و با هر دو دسته میکوشیم . چیزیکه هست آن دسته بیشتر فریب خورده و گمراهند ولی این دسته بیشتر ناپاك وفریبکار میباشند . ازآن دسته انبوهی براستیها گرایند و براه آیند . از این دسته انبوهی درناپاکی پافشارند و کار را بجای سختی رسانند (۱) .

۱- چنانکه نوشته شده این یك گفت وشنیدی است که رودادە . .چیزیکه‌هست من درنوشتن درمیان‌گفته های خودم برخی جمله هارا بیشتر از آنچه درگفتگو بوده آورده ام .

پیمان پیش میرود ...

سنگریزه ای را که باستخری اندازند نخست خیزاب کوچکی پدید آورد ، سپس بزرگ شود ، بار سوم بزرگتر گردد ، و بهمین روش تا تمام استخر را فرا گیرد . اندیشه هم چنین است و باین روش جهانگیر شود . اندیشه های بزرگ پیمان نیز بدینسان در هر زمینه پیش رفته و می‌رود .

پیمان جهان روشنی درپیش چشم خواهندگان نیکی‌وخوشبختی باز می کند. یکدسته می گویند که بر سر هر هزاره مردی قد علم گرداند و جهان را آبادان کند (۱) ، کسان دیگری چشم می دارند که دست خدا ازآستین مسیح نمودار شود وجهان را از بدیها پاك گرداند(۲)، دیگران به ناپیدایی امیدمی‌بندند واورا رهاننده میخوانند (۳) ، کسانی نیز گمان به بازگشت بر گزیدگانی دارند (٤) ، گروهی نیز دراین باره چشم بهندوستان و کوههای هیمالیا می‌دوزند ودر پرده پندار هزار خشك و تری میبافند (٥) ، اینها کدام یك درست است ؟! کدام یکی خرد پذیر است ؟!

جهان بدترین روزگاررا بخود می‌بیند، ستم وچیرگی‌همه‌جارا فرا گرفته ، خویهای ناپاك دلهارا تیره گردانیده، جنك و کشتار در شرق و غرب براه افتاده ، ولی رهانندگان همچنان در خواب خوش غنوده اند و پروای جهانیان نمیدارند .

---

(۱) عقیده صوفیان وعارفان «بهر الفی الف قدی بر آید» (۲) عقیده جهودان (۳) عقیده ایرانیان (٤) رجعت (٥) جلد چهارم ایرانشهر دیده شود .

راستی‌را بسیار شگفت است که انسانها یکی را از پندار بسازند وباو امید بندند ودست روی دست گزارده بچاره دردهای‌خود نکوشند. این نیست مگر سستی خرد، نیست مگر نیرومندی وهم، نیست مگر تنبلی و بیدردی .

جهان یك چیز نوزادی نیست . هزاره ها و صد هزاره‌هاب‌آن گذشته . تا کنون کی بوده که مردم شب بخوابند و روز بیدار شده خودرا در« جمهوری افلاطون » یابند؟!.. کی بوده که بی رنج و کوشش برستگاری‌رسند ؟!.. کی بوده که یکتنی ازبیرون درآید وبمردم‌راهنما گردد ؟!.. کی بوده که با پیدایش یکتنی همه بدیها ازمیان‌برخیزد ؟!.. سیرهٔ خدا کی چنین بوده ؟!..

درجهان بدبختی و زیانکاری بالاتراز این چیست که‌مردیکه دامن بکمر زده وباصلاح بدیها می کوشد مردم باو یاری نکنندوچنین گویند : « باید فلان رهاننده باشد » ؟! آیا این مایه نابودی نیست ؟!.. چنین مردمی کی رستگار گردند ؟ !. .

من می گویم : آیا شما رهاننده میخواهید ؟.. رهاننده کسیست که ازمیان شما برخاسته و درد های شما را می فهمد ومردانه بچاره می کوشد . رهاننده کسیست که راستی هارا بشما نشان‌میدهدودرراه رستگاری شما صدرنج بخود هموار می گرداند.

امروز بزرگترین درد ما آشفتگی اندیشه ها وسستی خویهاست چاره نیز باید از اینها آغاز شود . اگر درد هارا یکا یك بشماریم بسیار است . ولی اگر سرچشمه را خواهیم اینهاست . رهاننده ما کسیست که باین آشفتگی اندیشه ها و سستی خویها پردازد ومارا ازاین گرفتاریها

آزادی بخشد. باین رهاننده است که باید همگی باندازه توانایی یاری و همراهی کنیم.



تازمانی که جز آموزاکهای ساده را در دبستان و دورهٔ یکم دبیرستان ندیده بودم به هرج ومرج اندیشه‌ها و آشفتگی کارها آگاه نبودم و از آشوب بکنار بودم. ولی چون به فلسفه اندك آشنایی پیدا کردم دیدم «حکمت الهی» پس از هشت سال یادگرفتن آخرش بگمراهی میکشد و «عقائد فلاسفه» جز یك رشته پریشان گویی چیز دیگری نیست. اختلاف هایی در اندیشه‌ها دیدم که بگفتن نیاید! دیدم فیلسوف آنچه را که میبیند یا بخرد در مییابد نمیگوید ولی آنچه را که زاده گمان وپندار خود اوست بنام فلسفه برشته نگارش میکشد: فیلسوفان هفتگانه یونان بیرون جهان را میدیدند چیست ومیتوانستند ازاینراه آگاهی هایی بدست دهند ولی اینرا سزاوار پایهٔ دانش و خرد خود نمیدانستند و میخواستند بدانند درنهان و گوهر جهان چیست وراهی برای رسیدن باین آرزو جز گمان وپندار نداشتند. این بود که میگفتند گوهر جهان آتش است، آب است، هوا است عدد است ودیگر چیزها!...

دیدم جز برخی ازفیلسوفان که مردمرا به پاکخویی خوانده‌اند ونباید آنانرا فیلسوف نامید هیچیك دراندیشهٔ جهان زندگی نبوده‌اند و راه وروش زندگی‌را یاد نداده اند. ازفیلسوفان کسانی لذت را روانی دانسته اند وپاره‌ای مادی، برخی گوشه گیری خواسته اند، وگروهی فر و شکوه. ولی اندیشه ای که باری راه بجایی برد و گرهی از کار

زندگی گشاید نداشته‌اند. گفته‌هایشان که بادانش نمیسازد اینرا کمی آن نگرفته‌وگفته اند دانش راهش دیگر وفلسفه راهش دیگر است .. من آنگاه فیلسوفان را برگزیده و بزرگ میدانستم و باور نمیکردم که دریك زمینه سخنان آخشیج هم برانند وبخود میگفتم که‌دریافت من نارساست(!)ـمیگفتم ناچاردرپایه وریشه هماهنگی ویگانگی‌هست و استاداز من پوشیده میدارد وبرای خرسند ساختن خود به پندارهای شاعرانه که دردیگر درسها دیده بودم دست میزدم ومیگفتم گوهرزلف و ابرو ومژه و گیسوجزمو چیز دیگری نیست ویا باگمانهای عارفانه اندیشهٔ خود را رام میساختم و میگفتم گوهر روشنایی یکی است ولی چون بشیشه‌های رنگارنگ میتابد برنگهای گوناگون دیده میشود .

دوسود از فلسفه دردیده داشتند : نخست آنکه اندیشه را نیرو میبخشد ، دیگر آنکه یك رشته دانستنی ها یاد میدهد و این هردو بیرون فریبنده ای دارد وازدرون چیز ارجداری نیست. زیرا یگانه راه نیرومند گردانیدن اندیشه، بکاربردن آن‌دردریافت راستیهاست. ازانباز کردن رای هـای آخشیج هم که اندیشه را سر درگم میکند نیرویی بدست نمیآید . دانستنی یاد دادن فلسفه بی‌دلیل وبه آزمایش زیانمند بودن آن دانستـه شده است . مگرنـه دانش نوین بی پایگی فلسفه را آشکار کرد ؟!. فلسفه در آفرینش جهان میگوید (خدا که اسطقسی است فوق‌اسطقسات عقل اول‌را آفرید عقل اول دوجنبه داشت ازجنبهٔ خدایی عقل دوم واز جنبهٔ مخلوق بودن نفس اول وبهمین روش تا خرد های دهگانه پدید آمد و پس مادةالمواد (هیولی) پدید آمد و از آن فلك اطلس پیدا شد و پس آسمانها وزمین‌ها آفریده شد ...) و از این

یك نمونه به پوچ بودن تمـام فلسفه پی توان برد . اندیشهٔ خام جوان چرا باید بااین دریافت غلط وبالاخره پندار بافی کج گیج وسراسیمه شود ؟!

« تاریخ فلسفه » بـاری چیزی است که سیر فکری را نشان میدهد و بد و نیك و سودمند و زیانمند را روشن میکند وازآن سود هایی برخیزد . ولی این جزو فن گرامی تاریخ است نه فلسفه !

گرچه پیش از پیمان از راه سازش نداشتن فلسفه بادین ایراد هایی بآن کرده بودند وغزالی کتاب (تهافت الفلاسفه) خود را درهمین زمینه نوشت ولی‌چیزی که هست‌پیمان کاری کرد که تا کنون نشده‌بود وفلسفه را ازدیدهٔ زندگی و راه خرد سنجید و بی پایگی آنرا نمودار ساخت که پس از این کسانی که در پی دانشمندگول یکرشته سخنان پوچ نخورند ودانشهای گرانمایه‌را ازپندارهای بی‌پا باز شناسندوپیمان این راهرا گام بگام پیموده وپیش میرود !...

جهان آفرینش دوبخش‌است: این جهان‌وآنجهان‌برای‌آبادی این جهان ورام کردن طبیعت نخست باید دانش و صنعت فرا گرفت تا کشاورزی و در آوردن کان و راهسازی و بازرگانی و دیگر بایسته های زندگی فراهم شود . دوم چون زندگی درشهرهـااست و مردم درزندگی باهم نیازمند یکدیگرند و سود و زیان آنان بهم پیوستـه و اختلاف هایی درمیان پیدا میشود ودوتوده که در سرزمین های جداگانه بسر میبرند باهم رابطه ها پیدا میکنند بنا براین قانون برای راه بردن توده ها ودانش اخلاق برای پاکیزه گردانیدن خویها و جنگ وسیاست برای رابطهٔ دو توده با هم دربایست است . سوم چون بشر آدمك چوبی‌نیست

و زیبایی را حس میکند پس هنرهای زیبا ازموسیقی و نقاشی وجز اینها دربایست است که خستگی اورا از بن ببرد و آمادهٔ کارش کند و برای آرامش روان و آبادی آن جهان خدا پرستی ودین دربایست است وفلسفه که بیرون‌ازاینهاست سودی ندارد !

☆☆☆

پس‌از آنکه بگفتهٔ برخی « لابیرنت » (۱) های فلسفه اندیشه را فرسوده ساخت عنان بسوی خدا شناسی و کیش پرستی بر گردانیدم ودیدم آنچه را که هیچ چشم نبنیاد ! آنگاه فهمیدم که چرا جوانان بی‌دین میشوند !! دینی‌را که راهنمایان نشان داده اند بادانشهایی که اینسان دیده اندو بااندیشه هایی که درمغز خود دارند راست نمیآید وبهر پیشوایی روبرمیگردانند بجای آنکه ازگوهر دین سخن گویند وراه‌دین را بشناسانند یکرشته باورهای بی‌پاوخرفات‌را تلقین میکنند وآنهارا به پیروی کور کورانه میخوانندودانشهارا که با پایه‌های روشن استوار است ناراست وخوار نشان میدهند! پیشوا هم یکی نیست که باری امیدی براه او باشد ! بهرسو نگاه میکند پیشوایی است که دیگری‌را گمراه میشمارد ، بهرسمت عنان میکشد راه دیگری میبیند وسرانجام‌ازهمه گریزان‌وروگردان میشود! یك‌خداوآنهمه‌اندیشه‌های گیج کننده ! یك کیش واینهمه راه !

باپیری روبروشدم مرا بسوی خود خواند. گفتم دین اسلام برای من‌بس‌است. گفت‌آن شریعت است وترا طریقت‌میباید مگر نشنیده‌ای این حدیث نبوی را که انا و علی ابوا هذه الامه ـ محمد پدر شریعت

(۱) کلمه اروپاییست . پیچیدگیها ویا پیچ وخمهایی که آغاز وانجام آن ناپیداست .

است و علی پدر طریقت و شریعت بی‌طریقت ناقص است! شرم باد این پیررا که بااین اندیشهٔ پوچ وحدیث ساختگی راه ستمگاری بمن نشان میداد ومیخواست که چون دیگران دستش‌را ببوسم ودرتهیه زندگی باشکوهش یار وانبازدیگران باشم!! دیدم برخی‌را که به شیوهٔ آرتیست دربرابرش بزانو میافتند و رنگ رویشان زرد میشود، برای اینکه پس‌از وی در (مسند خلافت) جانشین شوند و آسوده وخوش زیند! بدا بحال گروهی که برای پیشوایی وخوش زیستن کارهای شرم‌آگین انجام می‌دهند وسود خودرا به پیشرفت توده برتری می‌نهند!

باری به بررسی کتابها پرداختم تا ببینم این کیشهای گوناگون از کی برخاسته و کدام راست است و چرا بایستی این همه راههای گوناگون پیداشده‌باشدو شاهراه که جوینده‌را بآرزو رساند کدامست؟..
چون ازیکسو درمیان گروندگان اسلام بزرگ شده واز سوی دیگر دین اسلام را آخرین دین تاریخی جهان دیده واز روی اندیشه دانستم که باید کاملتر ورساتر ازدین‌های دیگر باشددیگر سزانبود که دستور خرد را گردن نگذارم‌ودر کیش دیگری غوررسی کنم!

دین اسلام زمان پیغمبر شایسته ایمان و گرویدن بوده. پیغمبر بزرگوار اسلام بت ها را شکست ومردانرا بسوی خدا خواند و خدا را توانا و دانا بهمه کار شناساند! پیغمبر اسلام قرآنی آورد و آیینی به جهانیان بخشید که خوشبختی همیشگی جهان درآن‌بود! خدا پرستی و برادری وبرابری ونیکی ونیکوکاری و گردنفرازی وغیرت و کوشش و مردانگی و بزرگ منشی و فدا کاری و دیگر خویهای پسندیده را به پیروان خود یادمیداد و کارهای‌خودراسرمشق‌میگردانید!

نخستین پیروان اسلام پیروی ازراستیها کرده اند. کارهای بزرگ علی وابوبکر وعمر ودیگران بجای خود، جنگهای مسلمانان و بزرگ گردانیدن نـام خدا و گرفتن کشورهای بزرگ از کوههای پیرنه در اروپا تا کوههای هیمالیا و آنسوی جیحون و اسلام آوردن سیصد ملیون مردم جز با راستی نتوانستی بود. اینهـا نچیز است که کسی انکارتواند کرد. لیکن صدراسلام کجا وما کجا ؟! صدمرحله درمیانه فاصله است. صدها آشفتگی درمیانه پیدا شده. اگر بخواهم شرح دهم بـاید کتاب بزرگی بپردازم. دراینجا تنها بشرح احساسات خویش بس میکنم:

چون نخستین دوران اسلام گذشت سود جویان خود نمایی کردند و موضوع پیشوایی (امامـت) را دستاویز ساخته درنهان برای پیش بردن آرزوهای مـادی وسیاسی خود و در بیرون بنام کیش دسته بندیها نمودند. کوتاهشدهٔ این کشاکش ها چنین بود که پیروان امامان و کسانیکه میگفتند پیشوایی نباید ازدودمان پیغمبر بیرون شود ابوبکر وعمررا سزاوار جانشینی پیغمبر ندانسته و گفتند سزاوارترین مردمان به جانشینی پیغمبر علی و فرزندان اویند. هنگامی که این جدایی بمیان می افتاد « زیدیه » که منسوب به (زیدبن علی بن حسین) است صدیق و فاروق را انکار نکردند و گفتند پیشوایی کرده اند و گذشته ولی علی وفرزندانش سزاوارترند، پاره‌ای ازشیعیان (که بنام «غلاة» نامیده شدند) میگفتند خـدا در دوازده امـام نمودار شده است و این باور همان « حلول » است کـه در صوفیگری هم دیده میشود و در مذهب مسیح هم پیش از آن بوده. میگفتند که « کمال امام» در کسی بجز امام دیده نمیشود و چون او مرد « روح » او در امام دیگری راه

میبابد و این را « تناسخ» می نامند که باز در صوفیگری نمودار شده است و پاره‌ای که دوازده امامی نامیده میشوند گفتند که امام دوازدهم ازدیدگان پنهان است ودر(آخرالزمان) نمایان خواهد شد . پاره‌ای از امامی‌ها پس‌از « حسین »به « امام زین‌العابدین » دست نداده وبرادر او « محمد حنفیه » را بر گزیدند که پیشوایی ازسوی مادر ازفرزندان « فاطمه » بیرون نیاید و این هارا (کیسانیه) نامیدند و کیسانیه هم برشته‌های دورا زهم جدا شدند: برخی به پسر محمد (هاشم) گرویدند وپاره‌ای بـه برادرش و گروهی به برادر زاده اش (علی) و دسته ای هم گفتند که پیشوایی به (محمد بن علی بن عبدالله بن عباس) و ازو هم به پسرش (ابراهیم) معروف به (امام) رسیده است واین ابراهیم پس‌از خود برادرش (عبدالله) معروف به (سفاح) را جانشین گردانید که این نخستین (خلیفه بنی عباس) است .

اما زیدیه که پیشوایی‌را پس‌از (امام زین‌العابدین) ویژهٔ زید میدانستند اورا در (کوفه) ناگزیر به جنبش کردند که بانجام کار کشته شده پس ازاو پیشوایی به‌پسرش (یحیی) رسید که درخراسان کشته شد. پس‌ازو محمدبن‌عبدالله معروف به(نفس زکیه)درحجاز شورش کرد وبه«مهدی» نامیده شد وباسپاه (منصور عباسی) جنگید و کشته شد و پس‌از محمد دوگانگی‌درمیان زیدیه پیدا شد برخی‌برادرش (ادریس)را امام‌شناختند که در فاس‌دولت ادریسیان (ادارسه) را بنا نهاد وپاره ای کسان دیگر را . اما دوازده امامیها پس از (امام محمد باقر) پسرش (جعفر صادق) و فرزندان اورا تا امام دوازدهم امام راستین دانستند ولی (اسماعیلیه) بجای(موسی) برادرش (اسماعیل) را امام شناختند . از بنیادگزاران

این طایفه یکی (حسن صباح) است . پس از (اسماعیل) پسرش (محمد مکتوم) و پس از او پسرانش را تا (عبدالله المهدی) را امام میدانند که به آفریکا رفت و دولت عبیدیان (آل عبید) را بنا نهاد و پسرش دولت (فاطمیها) را درمصر بنیان گزاشت کـه اینها را (باطنی) هم مینامند زیرا امامانشان بیشتر پنهان (مستور) بودند .

کارهای اینان روشن گردانید که همه بنام کیش پادشاهی وبزرگی آرزو میکردند و برای آن میکوشیدند وچون (خلافت اسلامی) در بغداد و پادشاهی ایرانیان درایران نیرو گرفت از این جوش وخروشها کاسته گردید . زیرا داعیان میدان را تنگ دیدند و این بود بجاهای دور فرار میکردند تا در آنجاها با آوازهٔ دین دستگاه پادشاهی فراهم آوردند . در این کشا کش ها بود که کسانیهم از راه فلسفه و داخل گردانیدن آن درمذهب بکوشش برخاستند و در (مجبور و مختار) بودن انسان گفتار هاراندند و از مخلوق بودن (قرآن) سخن گفتند و در (جسمانی یا روحانی) بودن (معراج) بحث کردند و (جبریها و قدری ها) درست گردانیدند و گروه دیگری به جعل احادیث و اخبار پرداختند و دین‌رابحالی انداختند که گوهر از پیرایه ها باز شناخته نشود . در همان زمان یکرشته اختلاف‌هم درفقه پدید آمد . شیعیان گفتند که باید بااجتهاد دستورهای دین‌را دریافت و سنیها باب اجتهاد را مسدود داشتند . دانشمندان شیعه مانند کلینی و صدوق در زمینهٔ دریافت دین از راه خرد کوشیدند وقیاس را ناروا شمردند. ولی چهار کیش تسنن بنام مالکی وشافعی وحنفی وحنبلی اجتهاد را نپذیرفتند وهر کدام مذهب دیگری پدید آوردند . کاش اختلافها همین ها بود .

افسوس که کشاکشهای دیگری پیش آمد و از اختلاط فلسفه با دین راههای نوینی پیدا شدو درحدود ۲۰۰ سال پس از هجرت پیغمبر بنیان صوفیگری گزارده شد. گویا در صدر اسلام نیز کسانی بنام (عبادت) تنبلی را شعار خود می‌ساختند و بجنگ نمیرفتند وخودرا (اصحاب صفه) مینامیدند .

بنیان گزار صوفیگری (عثمان بن شریك كوفی) معروف به (ابوهاشم کوفی) میباشد که پیروان او در تاریخ به صوفیه یا پشمینه پوشان نامیده شدند و این راه بنام او هاشمیه و ابوهاشمیه وعثمانیه و شریکیه هم خوانده میشود . صوفیگری روی دوپایهٔ «اتحاد و حلول» گزارده شده . ولی سپس (سفیان ثوری) « تشبیه وتجسم و رؤیت » را بر آن افزوده و پیروان او (ثوریه وسفیانیه) نام گرفتند. پس ازو (با یزید بسطامی) این راه راپیروی کرد که پیروان او« یزیدیه و بسطامیه» نامیده شدند. پس ازوی (حسین بن منصور حلاج) از این روش پیروی کردوراه او«منصوریه وحلاجیه» نامیده شد پس از او بشمارهٔ خانگاهها و شهرها و دیه ها وبازارها و کویها و برزنها پیر و راهنما پیدا شدند که کسانی اگرمیخواهند اندازه زیانکاری آنان را بدانند باید پیمان را نیك بخوانند .

صوفیان بآن دو پایه بس نکردند وچون آوردن پایهٔ نوین از گمان وپندار و انگار بود و دشواری نداشت پایه های آنرا افزودند که تاهفت شمرده‌اند و آنها عبارتست از : حلولیه ـ اتحادیه ـ واصلیه ـ عشاقیه ـ تناسخیه ـ تلقینیه ـ زراقیه .

اولی اینست که خداوند در تمام چیزها از بدونیك حلول کرده

و در آن نمایان شده است و دیگری اینکه خدا با همه صوفیان یکی میباشد (وحدت‌وجود دارد). آن پایه‌های دیگر هم بر این شیوه‌هاست و احتیاج بشرح دادن نیست . نکته مهم اینجاست که این پندار های خام و زهرآلود دریکایك از پایه های زندگی‌ما رخنه کرده و آنراسست گردانیده است وشما هیچ کتاب وهیچ تاریخ وهیچ شعر وهیچ اندیشه وهیچ فلسفه نخواهید یافت که از این‌سرچشمهٔ تیره آب نخورده‌باشد. سپس کسان دیگری درهمین زمینه پیداشده ولی خودرا جز ازصوفیان دانستند و آنانرا گمراه شماردند و نام‌راه‌خودرا «عرفان» نهادندابنان با آنکه در کتابهای خود از صوفیان بدمیگویند وآنانرا گمراه نشان میدهند در حقیقت باید گفت صوفیگری از قرن ششم هجری ببعد نام خودرا دیگر کرده وعرفان نامیده شده .

این رشته ها تا زمان ما کشیده شده . ولی من اگر خواهم‌سخن را تا این زمان بکشانم باید چند صفحه دیگر را سیاه سازم .

منکه از فلسفه سرخورده میخواستم از راه مذهب پی بحقایقی برم خودرا در برابر این کشاکشها و پندار بافیها میبافتم . منکه تازه چشم گشاده با شوق وهوش سرشار روبسوی جستجو آورده میخواستم دانش بدست آورم با این یادگارهای «قرون‌مظلمه» دچار میشدم .

ایا اینها برای من سرمایه زندگانی توانستی بود ؟!. اینها بمن خدا شناسی توانستی‌آموخت ؟!.. من از اینها چه سود میبردم وبکشور وتوده ام چه فایده میرسانیدم ؟!..

بجای آنکه دانش بدست آورم هوش وجربزه خودرا از دست میدادم . بعوض آنکه اندیشه روشن گردانم نزدیك بود خود در توی

تاریکیها گمشده از میان روم ... در این گرفتاری بود که خوشبختانه ناگهان فروغی بر سرراهم تابید ومرا ازحال خود آگاه ساخته ازآن راه پیچ در پیچ تاریك باز گردانید... آن فروغ مهنامه پیمان بود .

چنانکه در آغاز گفتار نوشتم: پیمان یك جهان روشنی درپیش چشم خواستاران نیکی وخوشبختی باز میکند. پیمان با آموختن راستیها راه خدا شناسیرا نشان میدهد، معنی جهان را میآموزد، آیین زندگی را روشن میسازد... یك کلمه بگویم : هر کس‌را از سر گردانی رهانیده بشاهراه رستگاری میکشاند .

پیمان در سر راه خود مانعهای بزرگی دارد . ولی چون خدا پشتیبان اوست بهمه فیروز در میآید وهمچنان پیش میرود .

تبریز — ح ك

پیمان: این گفتاررا کهاندکیهم کوتاهتر گردانیده ایم یکی‌از جوانان دانشور وستوده تبریز فرستاده اینگونه گفتار ها باید با نام روشن نویسنده اش باشد. ولی چون این جوان چنین نوشته که پدرش از این اندیشه ها دلخوش نمیباشد و ناگزیر مایه رنجیدگی او گردد بپاس جایگاه پدر فرزندی آرزومند است نام او آشکار برده نشود ، و این درخواست درخور پذیرفتن است ما نام اورا آشکار نگردانیده ایم.

ما دوست میداریم این نویسنده گفتاری نیز در باره دانشهای طبیعی وفلسفه مادی بنویسد و این نکته را روشن گرداند که امروز که دانشها بیکبار اندیشه ها را درباره چگونگی جهان آفرینش‌دیگر گردانیده وفلسفه مادی جهان را جز‌ازاین دستگاه پدیدار مادی‌نشان نمیدهد ، در برابر اینها ازکیشهای کنونی چکاری بر آید ؟ ! . علما و پیشروان‌چه‌پاسخی‌باینها توانند داد؟.. این راهم‌زمینهٔ گفتاری گرداند

راست را بپای دروغ نبرید

چون در گفتار « امروز چه باید کرد ؟.. » نوشته ایم : « امروز در ایران شمرده ایم چهارده مذهب هست . . . » . در انجمنی آن را میخوانده‌اند وملایی چنین گفته: «همین میشود پانزدهمی». میخواهیم بگفته او پاسخی دهیم .

یکی از بهانه ها که همیشه میشنویم همینست . کسانی میآیند و گفتگومیکنند وچون سخنشان بپایان میرسد و درمیمانند آنزمان بر گشته چنین میگویند : « اینهم میشود یك اختلاف دیگر » .

من‌میگویم: پس چه باید کرد؟!.. آیا بایددر برابراین گمراهیها واین‌نادانیهاواین‌پرا کندگیهابهیچ کوششی‌نپرداخت؟! . ما که‌میکوشیم شما میگویید : « اینهم میشود یك اختلاف دیگر » . پس بگویید چه کار باید کرد ؟.. آیا باید دست روی دست گزاشت و خاموشی گزید ؟!. بگویید ببینیم چه پاسخی میدهید ؟!..

یکداستان شگفتی هست که میباید بنویسیم : چند تن بیدانش و بیمایه ای بنام اینکه «ما قرانی هستیم» باینجا وآنجا میدوند و از زبان این وآن‌سرمایه میاندوزند. ایشان بارها بدیدن من آیند و هر زمان آیه ای را از قرآن عنوان کنند وچنین پرسند : «شما باین‌آیه چه میگویید . بعضی لامذهبها ایراد میگیرند . . . » باین بهانه از من سخنانی‌یادگیرند وسرمایه ساخته دراینجاوآنجا بخود فروشی‌پردازند

چندی پیش باز ایشان با من گفتگو میکردند . چون بکارشان ایرادگرفتم وگفتم : نتیجه این کار شما چیست ؟.. گرفتم که معنی‌همه

قرآن را دانستید و بمردم نیز یاد دادید آیا چاره این گمراهیهای گوناگون خواهد بود ؟!.. آیا پاسخ مادیگری داده خواهد شد ؟!..
از اینگونه سخنان بسیار گفتم . چون پاسخی نداشتند و در ماندند بجای آنکه بخود آیند و از نادانی دست بردارند یکی‌از آنان بیشرمی نموده چنین گفت : « اینها هم میشود یك دین دیگر ...» ناگزیر شده گفتم : چگونه است که شما که میکوشید یك « اختلاف » دیگری نمیشود ولی ما که میکوشیم « اختلاف » دیگر میشود ؟!.. گرفتم که سخنتان راست است ، بگویید چه باید کرد ؟!.. آیا باید خاموش نشست ؟!..

از این گذشته ، شما چکار با این میدارید ؟!.. شما در اندیشه خود باشید. یکرشته سخنان بسیار ارجدارو بسیار راستیست که گفته میشود ، شما اگر خرد درست ودل پاك میدارید باید آنها را بپذیرید و در راه پیشرفت آنها بکوشش پردازید ، و دربند هیچی نباشید .
چون اینها را گفتم‌درماندند وسرپایین انداخته خاموشی گزیدند وسپس برخاسته رفتند .

این نمونه خیره رویی آنکسانست که چون از پاسخ در میمانند باین‌بهانه هامیپردازند . آن ملاییکه میگوید: «همین میشودپانزدهمی» خواستش‌آنست که کسیرا با وی کاری نباشد و ایرادی نگیرد و او را وهمکارانش را آزاد گزارد که مردم را گمراه سازند و فریب دهند و زیانکار و بدبخت گردانند .

این‌پاسخ برای خاموش گردانیدن ایشانست. پاسخ راستین‌آنست که راهیرا که پیمان دنبال میکند بپای کیشهای چهارده گانه نتوان

برد . آن کیشها همگی در بیپایگی یکسانند و اینست هیچیکی آن دیگر ها را از میان بر نمیدارد و همگی با هم پایدار میمانند . ولی راه پیمان نچنین است .

برای دلیل همین بس که ما بهمهٔ آن کیشها ایراد های پیاپی میگیریم و هیچکس پاسخ نمیتواند ! درشماره های پارسال و پیرار سال پیمان از یکایك کیشهای بیپاسخن راندیم و بیکایك آنها ایرادها گرفتیم. سپس پرسشهای بسیاری از پیشروان آن کیشها کردیم . تا کنون نه بیکی از آن ایرادها پاسخی دادند و نه در برابر پرسشها سخنی نوانستند . تنها بآن بس کردند که خود را بنا شنیدن زنند و پروایی ننمایند . این حال آن کیشهاست .

اما گفته‌های پیمان ، ما همیشه گفته‌ایم هر کرا ایرادی هست بگوید یابنویسد و تا کنون کسی یك ایراد بجایی نتوانسته . ما می‌بینیم دشمنان پیمان چاره شان آن شده که در پشت سر زبان درازی کنند و دروغ هایی پراکنده گردانند و مردم را از خواندن مهنامه باز دارند ، که همین نشان درماندگی وناتوانی ایشانست .

این‌حال راه پیمانست و آن حال کیشهای بیپا . این را بپای آنها نتوان برد . نتیجه کوششهای پیمان آن خواهد بود که راه راستین‌دین بروی مردم باز شود ومردم بدو دسته گردند : یکدسته پاکان که آنرا بپذیرند ویکدسته ناپاکان که از آن‌در کنار مانند. هیچگاه «پانزدهمی» درمیان نخواهد بود .

در پیرامون دست دادن

یکی ازخوانندگان مینویسد : «سابقاً درپیمان گفتگو از دست دادن میرفت آیا بچه نتیجه رسید وتصمیم چه شد ؟..»

میگوییم: درسال نخست‌پیمان در این زمینه گفتگوهایی‌میرفت و از رویهمرفتهٔ آنها این نتیجه بدست آمد که دست دادن بدینسان که امروز رواج یافته ، و هر کسی همینکه بدیگری رسید ، چه در کوچه وچه در بزمهاونشستها، دست‌بسوی اودراز کند، یك کاربیهوده وبیسودی میباشد . ما برای این کار معنایی یا سودی نتوانستیم یافت .

از آنسوی زیانهایی از آن باندیشه میرسد . زیرا بیشتر کسان دستهاشان عرق‌میکند وباآنحال چون‌دست بسوی کسی درازمیکنند، ناگزیر مایه آزردگی آنکس میگردد . بویژه در تابستان که این گرفتاری بسیار است .

از این گذشته ، گویا زیانهایی از دیده پزشگی هم میدارد که باید پزشگان آنرا بنویسند ومردم را بیاگاهانند .

رویهمرفته ما آنرا یکچیزنیکی نمیشماریم واینست باآشنایان گرد آن نمیگردیم . من خود چنینم که اگرگمان رنجش نبرم دست بسوی کسی نیازم و بسیار دوست میدارم که آشنایان ازمن چشم دست دادن را ندارند .

کسروی

از چه راهی پیش باید رفت ؟ . .

در شمارهٔ گذشته درگفتار «امروز چه باید کرد ؟..»نکوهشهایی از «حزبسازی» نوشتیم واینك درهمان زمینه بسخنان‌دیگری میپردازیم.

این کسانی که امروز در تهران ودیگر جاها بتکان آمده اندو جنب وجوشی ازخود مینمایند و«حزبها» پدید میآورندبچند دسته‌میباشند که من از هریکی جداگانه سخنانی میرانم :

یکدسته کسان نادرستیند که جز درپی پول اندوزی وسودجویی نیستند وگفتگو ازتوده ومشروطه وپدید آوردن «حزب» و مانند اینها را دستاویز برای پول اندوزی میشناسند . اینان یاازنهاد خود پست و سودجو بوده اند ویا هایهوی مادیگری که سالها درایران رواج میداشت آنها را پست نهاد و پولدوست گردانیده . رویهمرفته اینان زندگی را جز خوردن وخوابیدن وخوش بودن نمیشناسند وآرزویی دردل جز پول اندوزی نمیدارند ، وبه غیرت وشرم ومردانگی وآزادگی ومانند اینها ارج نگزارده «فیلسوفانه» اینها را «وهم» میشمارند . اینست‌اگربایش افتاد از مزدوری برای بیگانگان وبدخواهی باکشور وتوده خود داری ننمایند بلکه خود خواهان چنین کار وپیشه‌ای میباشند .

برخی ازاینان از دوره های پیش باز مانده اند ، وهریکی سر گذشت ننگ‌آلود دیگری میدارند . اگر مردم یاخود هاشان آن سر گذشتها را فراموش کرده‌اند مافراموش نکرده‌ایم . بلکه از راز های نهان آنان نیز آگاهیم وزود خواهد رسید آنروزی که همگان را از این رازها بیاگاهانیم .

یکدسته دیگر بازماندگان ازآزادگان پیشینند واینان چون درآن زمان بوده اند ودرآن دسته بندیها که مجاهدان ودیموکراتها مینمودند

یا در میان داشته اند کوشش در راه کشور و نیکی بتوده را همین دانسته وراه دیگری را نشناخته اند . اگر راستی را خواهیم هوس نیز درکار است ، وازآمدن ورفتن وگفتن وشنیدن ونشستن وبرخاستن لذت میبرند . رویهمرفته کسان کوتاه اندیشند وبینشی در کارها نمیدارند . اگر دلهاشان بجویی نه‌از زمان آگاهند ونه‌سیاست میدانند . اگرزیانی بکشور نرسانند سودی هم نخواهند داشت .

دسته سوم کسان سست اندیشه‌ای که بکشور وتوده اندك دلبستگی میدارند ، واین زمان که فرصت پیدا شده آرزومندکوششهایی در این راه میباشند. چیزیکه‌هست تاب زیان کشیدن نمیدارند و ازکارهای خود باز ماندن نمیخواهند . بیك جمله گویم : کشور وتوده را دوست‌داشته زندگانی خودرابیشتر ازآن دوست میدارند . اینان نیز میآیند ومیروند، این را می‌بینند وآنرا میبینند وچنین میگویند : « باید کارکرد »، ولی درهمان هنگام بیك کوشش ارجداری نیز آماده نمیباشند .

دسته چهارم جوانانی‌که درس خوانده‌اند وبیرون آمده‌اند . اینان بیشترشان «نه همه‌شان» چنان بار آمده‌اندکه بهیچ کاری نتوانندخورد. اینان از رنجهاییکه در دبیرستانها برده‌اند جزاین نتیجه نبرده‌اند که‌نیرو های ساده وخدا دادیشان سست گردیده وبجای آن خود خواهی و جدا سری بسیار چیره گردیده . اینان بیمایه‌اند ، ناآزموده‌اند ، نا آگاهند. ولی خودرا مایه دار ، وآزموده ، وآگاه میشمارند . اینست بهیچ‌سخن گردن نمیگزارند . بهیچکس پیروی نمینمایند . بجای پیروی آرزوی پیشوایی میکنند . همیشه در اندیشه نویسندگی و نام آوری میباشند. اینان چون سخنی راازکسی شنیدند اگر نپسندیدند در برابرش ریشخند وبیفرهنگی مینمایند واگر پسندیدندآنراگفتاری بنام خود میسازند.اینست حال ایشان واگر درست نگرید جز زیان سودی بتوده و کشور خود نخواهند داشت . این‌نه‌گناه آنان ،گناه آن فرهیختنی است‌که دیده اند.

نتیجه آن دامیست که برایشان گسترده گردیده .

دسته پنجم کسان خونگرمی ازجوانان ودیگران که راستی‌را خواهان پیشرفت توده وکشور میباشند و بکوششهایی دراین راه آماده‌اند. اینان نیکند ودر این هنگام که جهان برآشفته وهر توده‌ای دربی رستگاری خود میباشنداینان توانند دست بهم‌داده ودیگران رانیز همدست گردانیده کوششهایی برای رهایی ایران پیش برند . چیزیکه هست اینان‌را نیز دوسنگی درپیش پاست، یکی‌آنکه جداسری وخود خواهی گریبانگیر اینان نیز گردیده . دیگری آنکه‌آگاهیهای دربایست را نیدارند . این سنگ ها باید از پیش پا برداشته شود ، وچون این‌دوجلوگیر یااین دوآسیب در دسته های دیگر نیز هست - وچه نیکان وچه بدان درنا‌آگاهی از جهان وچگونگی جهان ودر گرفتاری بخود خواهی وجدا سری همراه یکدیگرند- ازاینرو دراینجا بسخنانی درباره آنها میپردازیم وامیدمندیم نتیجه ای که میخواهیم خواهد داد .

خود خواهی وجداسری یکی از گرفتاریهای بزرگ این توده است .هرکسی میخواهد تنها بیندیشد ، تنها سخن گوید ، تنها خودرا نیك دانسته ازدیگران گله کند . همدستی بادیگران کردن ، وگردن بسخنان کسی گزاردن ، و همراهی با یکدسته نمودن را کمی خود میشمارند .

بارها می‌بینیم کسی گله از کار ها میکند ودلتنگی مینماید واز سخنانیکه مامیگوییم خرسندی نشان میدهد. ولی چون میگوییم «پس‌تو هم بیا واز ماباش» دراینهنگامست که به‌بهانه هایی خودرا کنارمیکشد. برخی از اینها دردشان تنبلی وبیدردیست . برخی دیگر نیز پیوستن به دیگران را بخود نمی‌پسندند . بدبخت بیچاره ازهمه سرفرازیهای جهان چشم پوشیده وتنها جداسری وگردنکشی را سرفرازی خود میشمارد و تنها بآن میکوشد .

ازاین خیم پلید ما سخن بسیار خواهیم راند . ما دراین هشت سال گزند هایی از این خیم پلید دیدیم که ازگفتنش شرم میکنیم . دیدیم روزنامه نویس پست نهادی را که‌ما چون سخنانی دربارهٔ ماشین وگرفتاریهای آن نوشتیم هیچ بروی خود نیاورد وپس از چندی همان سخنان را بنام آنکه فلان دانشمند اروپایی‌گفته در روزنامه خودپراکنده کرد ـ دیدیم آن نویسنده فرومایه راکه چون کتاب آیین را نوشتیم مردم را برسر خود گرد آورد وچنین گفت که این کتاب از ترکی عثمانی ترجمه شده . از این داستان ها فراوان است ولی اینجا فرصت کم میباشد .

بدبختی نگرید : یك توده ای توپ وتفنگ وتانك ودیگر افزار های مادی باندازه ده‌یك نیاز خود نمیدارند ودر چنین زمان برآشفتگی جهان تهیدست وبیمایه روز میگزارند ، وبااین ناتوانی وبیمایگی ازنیرو های خدادادی همگانی نیز خودرا بی بهره میگردانند .

روزی درنشستی دیدم کسانی هر چه میشنوند نااندیشیده بسخن میپردازند وآنچه میگویند پس از زماتی پس میگیرند وبدینسان خودرا خوار وبی ارج گردانیده دیگران را نیز آزرده می‌کنند :گفتم داستان شما داستان کسیست که اتومبیل‌دارد وپیاده راه رود. آخر این اندیشه یك نیروی خدا دادیست . چرا ازآن برخورداری نمیکنید ؟!..

همان‌را دراینجا دوباره میگویم. کیست که معنی همدستی ونتیجه‌آن را نداند ؟!.. همه چیز بکنار . شما درهمانجا که نشسته اید ، چوبهای کبریت را یکایك بردارید وبآسانی بشکنید . سپس پنج تا از آنها را روبهم گزارید تاببینید چه دشواری درشکستن آنهاست .

چنین نیروی خدا دادی در دسترس شماست . چرا از آن چشم میپوشید؟! چرا بی‌پروایی مینمایید ؟! چرا بدینسان خودرا ناتوان وبزیر دستی بیگانگان آماده میگردانید ؟!

اما آگاهی ، کسانیکه در راه کشور میکوشند ، باید ازتاریخ کشور واز راز های سیاسی آن آگاه باشند ، و چیز ها یرا که مایه ناتوانی یاتوانایی دولت یاتوده گردیده بدانند. همچنین ازتاریخ کشور های همسایه واندیشه های آنان درباره این کشور ، و بهم بستگی که میانه‌آنان باکشور های دیگر است ناآگاه نبوده بینا باشند .

برای یکدسته سیاسی این اندازه آگاهی ناگزیریست. بایدبدینسان آگاه باشند تا از روی بینش راهی برای کوششهای خود پیش گیرند. در درون کشور با چیز هایی که مایه ناتوانی کشور است نبرد کنند وباکسانی از وزیران ودیگران که بدخواه ونادرستند دشمنی نشان دهند. در بیرون کشور بادولتهایی ازهمسایگان که سودشان درزیان این کشور نیست همدستی نمایند وبادیگران دشمنی وکارشکنی نشان‌داده «سدی»در برابر چشمداشتهای ایشان پدید آورند .

کنون شماکسانیرا که درایران بجنب وجوش افتاده‌اندو«حزبها» میسازند بچشم آورید واینها را در آنها بسنجید تابدانید چه‌اندازه بیمایه وتهیدستند . چیز های دیگر بماند ، آنان تاریخ ایران را نمیدانند . خواستم ازتاریخ زمانهای باستان وقرنهای پیشین نیست . جنبش مشروطه که در زمان ما درایران رخ داد اینان‌آنرا هم نمیدانند. آری پیش‌آمد ها وسرگذشتها را شنیده ویا درکتابها خوانده بیش یاکم میدانند ولی از راز های نهان بیکبار ناآگاهند . بدخواهان را از نیکخواهان باز نمیشناسند . کسانی دربرابر چشم اینان بدی ها نموده‌اند واینان آنهارا ندانسته اند .

کسان بسیاری هوادار بیگانگان وخود کارکنان آنان بوده اند که ماتاریخچه آنها را بدست آورده وپی برازهاشان برده‌ایم. اینان‌آنان را از بزرگان کشور واز پیشروان آزادی میشمارند و جایگاهی برای هریکی نشان میدهند . صدهاکسان سیاهکاریهای آشکار کرده‌اند واینان

آنهارا فراموش ساخته‌اند واز هیچیکی بباز خواستی برنمیخیزند .

میبینم بتازگی دریکی از روزنامه‌های تهران چندکس رامیشمارد که در زمان شاه گذشته ستم دیده‌اند ودرمیان آنان کسی را یاد میکند که میتوان گفت باندازهٔ موهای سر وریشش سیاهکاری کرده . مردیکه از جوانیش یکی از کارکنان کونسولخانه تزاری رشت بوده ودر سال ۱۳۳۰ انگیزه بدار رفتن چهارتن از آزادیخواهان گردیده وپس‌ازآن نیز همیشه زندگانی بازشتیها بسر برده . چنین مردی چون چند روزی در زمان پهلوی بزندان افتاده دلسوزی باو مینمایند و افسوس بحالش میخورند .

این خود نمونه ناتوانی خردهاست که چون ازکسی میرنجند با همهٔ دشمنان او دوستی مینمایند . شاه پیشین که بر افتاده او را یگانه دشمن آزادی ویگانه ویران کننده ایران جلوه میدهند وهمهٔ گناهان را بگردن او میاندازند . کسانیکه از وزیران ونمایندگان ودیگران باوی همدست بوده‌اند وسودها ازآن همدستی وفرمانبرداری برده‌اند همگی پاك میباشند . دیروز خرد وبزرگ همگی ستایشگر پهلوی میبودند امروز همگی نکوهش ازو مینمایند وخود نشانه آزادیخواهی و ایران دوستی همینرا میشمارند .

اینحال که خود ساختگیست اینان یك بنیاد ساختگی دیگری برویش میگزارند ، وآن اینکه هرکسیکه درزمان پهلوی زیان ازودیده ویا بزندان رفته نیکش دانند ودلسوزی ازو نمایند اگر چه خود سیاه کاری ها داشته است . اینست اندازه نافهمی ودرماندگی آنان .

بیش‌از این بسخن دامنه ندهیم : باآن جداسری و پراکندگی و بااین ناآگاهی پیداست که ازکسانی چه برآید . پیداست که‌جزرسوایی و آشوبکاری نتیجه نخواهد بود . مردانیکه هفده هجده سال در زمان دیکتاتوری همه چیز را فراموش کرده وبی‌باك وبی پروا زندگی بسر

داده وکنون از برافتادن یك پادشاهی بجوش وجنب افتاده اند پیداست که چه کاری خواهند توانست .

یك لغزش دیگر اینان در جستجوی راه (بابگفته خودشان :در تعیین مرام) است . اگر نیك نگرید از صدتن یکی نمیداند «مرام» چیست وبهرچه باید بود . چنانکه گفتیم یکدسته جزدر پی پول‌اندوزی نمیباشند ، ودیگران تنها گرد هم آمدن و نشستن وگفتن و شنیدن را میخواهند وهمچون کارهای دیگرشان دربی نتیجه نمیباشند .

برخی از اینان چشم براه اروپا دوخته اند . چون دراروپا دسته های چندی هست هرچند تنی ازاینان بسوی یکی از آنهاگراییده اند . یکمردی بامن‌گفتگو میکرد وچنین میگفت : «برای ایران مرام‌ناسیونال سوسیال خوبست » .گفتم : «ناسیونال سوسیالیستها » چه میگویند ؟.. من هیچ نمیدانم . گفت : من هم نمیدانم . مرامنامه‌شان بدست‌میآوریم و میخوانیم .

این نمونه ای از هوش وبینش آن کسانست . چیزیرا که‌نشنیده وندانسته دل بآن باخته . از اینجا پیداست که اینان «حزب»یا« مرام» را جز برای هوسبازی نمیخواهند وآن‌کسانیکه دل‌بکشور وتوده‌سوزانند نمیباشند .

برخی دیگر خود می‌نشینند وچند جمله‌ای بهم بافته «مرامنامه» مینویسند . این مرامنامه ها دیدنیست . ببینید تا اندازه کوتاه اندیشی این پیشروان توده را دریابید . ببینید تااز درماندگی فهم ها وخردها آگاه باشید .

شگفت آنکه بیست سال پیش در ایران دموگراتها دسته بزرگی میبودند و در هر شهر چند هزار تن از این دسته شمرده میشدند.کنون بیشتر آن‌کسان زنده میباشند ولی هیچیکی بیاد « دموگراتی » نیست و هیچکس نام آنرا بزبان نمیآورد . شما اگر بپرسید خواهند گفت :

« دموکراتی کهنه گردیده . امروز مسلکهای دیگری در دنیا هست » .

این دلیل دیگر است که اینان جزدرپی هوسبازی نیستند واینست یك چیز برا چون سالهایی دنبال کرده‌اند دیگر سیر شده اند وآن را نمیخواهند . همچون زنان که یك رختی را چون زمانی پوشیدنددیگر آنرا دوست ندارند .

من گاهی ازبرخی کسان سخنانی میشنوم که ازیکسو هوسبازی ایشان واز سوی دیگر درماندگی و بیچارگی آنان را میرساند و چون نیك مینگرم می‌بینم اینان چندان دور و چندان بیگانه اند که داستان «مرامنامه نویسی» و«حزب سازی» آنان داستان آیروپلان سازی یك روستایی‌عامی ارسباریست . اینان ازنکته های‌بسیار آشکار نیزناآگاهند

در تبریز بایکی سخن میراندیم من بمرامنامه شان ایراد گرفته گفتم : این چهار جمله بی ارج چه نتیجه خواهد داد ؟.. در پاسخ من چنین گفت : « ما باید اکنون بااینها مردم را برسر خود گرد آوریم تاسپس مرامنامه درستی نویسیم » . دیدم این ازهمه چیز ناآگاه است. این نمیداند که مردم بااین جمله‌ها برسر کسی گرد نیایند و اگر چند تنی آمدند آنان نیز چندگاهه باشد ودیری نگذردکه پراکنده گردند. آنگاه خود گرد آمدن یك خواستی نیست ونتیجه‌ای ازآن نتواند بود. شمااگر درخیابان بایستید ویك آوازی درآورید صدها کسان برسرتان گردآیند وچشم بدهان شمابدوزند ولی چون بگوییدبیایید بامن تابرویم وفلان کار را انجام دهیم هریکی پاسخ دیگری دهند وریشخند دیگری نمایند . چنانکه با یك آوازی گرد آمده اند با یك آوازی پراکنده گردند .

آن چیزیکه گرانمایه‌است وخواسته میشود هم اندیشه وهم‌آهنگ بودن یکدسته است که بتوانند همدستی کنند . گروهی که هم اندیشه وهم آهنگ نمیباشند ، اگر شمارهٔ آنان بصدمیلیونها رسد درخورارج

نباشد . اگرهم دریکجا گردآیند بازپراکنده هستند . دلیل این خود ایرانیان میباشندکه بیست ملیون مردمند . ولی چون در یك راه نیستند واندیشه وآهنگ یکی‌نمیدارند ، بهیچ‌کاری نمیخورند . شماکه‌میخواهید تنها دربند گردآوردن مردم برسر خود باشید و باندیشه وآهنگ آنان پروا نمینمایید رنج بیهوده میکشید وهیچ نتیجه ای ازاین کار در دست نخواهید داشت .



چون نام تبریز بردم بهتر است داستان سفر اخیر خودرا بآنشهر که برای همینگونه گفتگوها وکوششها بود ، دراینجا بنویسم وسخنانی را که باکسانی درآنجا رفته بیاورم .

ازتبریز آگاهیهای ناخوشی میرسید . باکسانی ازهمشهریان گفتیم من بآنجا روم . بویژه‌که‌دراینمیان تلگرافهایی‌میرسید ویکدسته رفتن‌مرا خواستار میشدند .

در نیمه های آبانماه ده روزه رفتم وباز گشتم وچند روزی در آنجا بودم . سخنانی که درباره تبریزدرتهران پراکنده‌گردیده بیجاست . تبریزیان باآن کوششهایی که دربارهٔ بزرگی وپیشرفت ایران کرده اند نشدنیست‌که درآرزوی جدا شدن‌خود باشند . داستان چیز دیگر است .

آذربایجان در پیش آمدهای اخیر زیان وگزند سختی دیده‌وآنچه بیشتر از همه بمردم نا گوار افتاده رفتار های نامردانه خود کار کنان دولت بوده . زیرا درچنان هنگامی بجای چاره جویی بمردم ، همه در پی گریختن بوده اند بجای خود که در چنان گیر وداری ازچپاول و پول دزدی چشم نپوشیده اند وکار هایی کرده‌اند که بسیار زشت بوده.

در روز های دوم وسوم تبریز بیکبار بی نگهبان بوده وچون بدسته هایی ازمهاجران و ارمنیان تفنگ داده شده بوده هر زمان بیم تاراج شهر وکشتار مردم میرفته . در چنین هنگام بیمناکی دو سه تن

جوانمردانه بابیش نهاده‌اند وبارفتن بنزد کماندان روس وباگفتگو کردن اندکی جلورا گرفته اند .

تبریزیان میگویند : کارکنان‌دولت دیروز باصد درشتی وناهنجاری بامارفتارمینمودندوامروزهمینکه بیمی نمودارشدبیشترشان باصد نامردی مارا گزاردند ورفتند وتا توانستند نادرستی‌ودزدی دریغ نگفتند . اگراین‌کار کنان دوباره برگردند باز همان رفتار را خواهند نمود ، و اگر بار دیگر بیمی رخ داد باز گریخته ازمیان خواهند رفت .

اینها وبرخی چیزهای دیگر آذر بایجانیان را از تهران گله‌مند ودلسرد گردانیده . ولی من پاسخ اینرا داده گفتم: این داستان،داستان تهران وآذربایجان وجدایی میانه شهرها نیست، داستان درس خواندن و دچار بد آموزیها شدن وآزادگی‌ومردانگی وغیرت را از دست دادنست. داستان نداشتن یکراه است .

ما تاکنون بارها نوشته ایم : ارزش یك توده در روز سختی‌دانسته گردد . مااین روزهارا پیش بینی کرده همیشه میگفتیم : اگر یکروز سختی پیش آید آن زمانست که اندازه گرفتاری این مردم شناخته خواهد شد .

دریك توده ای که راهی نیست ، آرمانی نیست ، و هر کسی بهوس روش دیگری پیش گرفته ، هرکسی جز در پی خوشیهای خود نیست ، جز این چه نتیجه‌ای توانستی بود ؟! . آن کارکنان دولت بهرچه بایستی بایستند وجانبازی کنند ؟!.. دریك توده‌ای‌که بنیاد نیك وبد بر افتاده وهرکسی آنچه را که بدلخواه وسود خود میبابد نیك میشمارد چگونه میتوان ازکارکنان دولت یااز دیگران چشم درستکاری وجانبازی داشت ؟!..

شگفت از شماست که هنگامیکه بدی این بیراهی و پراکندگی را میگفتیم گوش نمیدادید واکنون که به نتیجه تلخ آن دچار آمده

اید بدینسان گله میکنید .

گفتم : در همین پیش‌آمد ، از تابینهای سپاهیان دلیری‌ومردانگی شگفت آوری دیده شده. بهراندازه که برخی سرکردگان نا مردی‌نشان داده‌اند اینان مردانگی ازخود نموده‌اند وداستانهای دلسوز اینان بزبانها افتاده. میپرسم : ازچیست این درس ناخواندگان چنین بوده اند و آن درس خواندگان چنان ؟.. ازچیست اینان همه مایه‌روسفیدی شده اند و آنان نود درصد مایهٔ شرمندگی درآمده‌اند ؟؟.. راز این چیست ؟

سی سالست دراین کشور هیاهوی مادیگری برخاسته وروزنامه ها پیاپی مینویسند :«زندگی مبارزه است . بایدزیرک‌بود وپول درآورد» شعر های غیرتکش‌خراباتی را بچاپ رسانیده میان مردم پراکنده‌میکنند. یکدسته بدنهادان «نمیشود» را عنوان ساخته تخم نومیدی درمیان مردم میکارند ، آیا این بدآموزیها بی‌اثر خواستی بود ؟..

درنتیجه اینهاست که این درس خواندگان نود درصد تباه‌گردیده اند وجز بکار دزدی ونامردی نمیخورند . ولی آن جوانان ساده‌روستایی نیرو ها و جربزه های خدا دادی خود را نگه داشته اند . اینست راز داستان . گفتگوی تهران وتبریز را بیکبار کنار باید نهاد .

گفتم : درهمین پیش‌آمد چندتن از خود آذربایجانیان نیزنامردی نموده ودرچنان هنگامی مردم راگزارده وخود بیرون رفته‌اند . ازآنسوی بگفته خودتان ، چندتن از تهرانیان در مراغه و مرند وجا های دیگر ایستادگی کرده‌اند . سرشهربانی مراغه که یکتن تهرانی یااسپهانی‌میبود درچنان هنگام آشوب وبیم که کلانتر و دیگر پایه وران آذربایجانی و تهرانی گریخته بوده اند اوتنها ایستادگی نموده وبسامان شهر کوشیده‌و سرانجام مرد آزاده جان خودرا دراین‌راه باخته . پس گله وناله شما از بیدردان بایستی بود نه‌از تهرانیان .

یکرشته از گله های تبریزیان ازآقای عبدالله مستوفی است. از

بدرفتاریهای او داستانهای بسیاری میگویند . من چون باآقای مستوفی دوست بوده‌ام وازاینسو از همدردی باتبریزیان خودداری نمیتوانم اینست بهیچ سخنی دراین باره برنخاسته پیشنهاد میکنم دولت دراین باره ببـاز جوییهایی برخیزد . دادخواهان نیز توانند دادخواهی کنند و گله های خودرا ازراه قانونی دنبال نمایند. هرچه هست بدرفتاری یکتن ودو تن دلیل گله مندی ازهمه تهرانیان نتواند بود .



در تبریز کار من گفتگودرپیرامون «حزبها» بایستی بود .پس از پیش آمدهای اخیر آذربایجان درآن شهر دسته‌ها پیدا شده بود ، ومن میبایست بیکی شدن آنها کوشم . ازاینرو نشستهایی برپا میشد و گفتگوهایی میرفت .

دریك نشستی گفتم : «حزب» یا «مسلك» بدو گونه تواندبود: زیرا یکبار کسانی تنها تودهٔ خودرا بدیده گیرند وبه‌پیشرفت کارهای آن کوشند . همچون حزبهایی که درآلمان وایتالیا وانگلیس و دیگر هاهست . یکبارهم کسانی نیکی جهان‌راخواهند ودربنداین توده وآن‌توده نباشند . همچون سوسیالیستها ومانند آنها که باتوده هاکاری نمیداوند وآسایش کارگران یاکمچیزان را میخواهند .

این دوراه ازهم جداست . کنون ما ببینیم کدام یکی را ازآندو را بهتر میدانیم وکدام راه‌را برمیگزینیم. اگر ازمن میپرسید میگویم : میباید هردور راه را بدیده گرفت . میباید هم دراندیشه نیکی جهان بود وهم به‌پیشرفت ونیرومندی ایران کوشید . چیزیکه هست میبایداین یکی را بجلو انداخت و پیش از همه باین پرداخت .

من میبینم کسانی درایران به «مرام سوسیالیست» گراییده اند. من نمیخواهم بآن مرام ایراد گیرم ولی گراییدن یکتن ایرانی را بآن ومانند آن جز نتیجهٔ نیندیشیدن نمیشناسم .

زیرا گذشته از آنکه «مرام سوسیالیست» بیش از همه برای آسایش کار گرانست که ما در ایران نمیداریم ، ایراد بزرگتر آنست که مابااین ناتوانی و گرفتاری نخست باید دراندیشه نگهداری کشور خود باشیم نخست باید آزادی‌مان را که به بیم افتادهٔ رهاگردانیم .

بویژه امروز بااین کشاکشهایی که در جهانست وتوده‌ها بنابودی یکدیگر میکوشند. امروز سوسیالیستهای خود اروپا «مسلک» رافراموش ساخته وتفنگ برداشته کشور های خود را نگه میدارند. پس چه جای آنست که شما درایران نگهداری کشور خود را فراموش کنید و دسته سوسیالیست بسازید ؟!

در نشست دیگری گفتم : شما دوچیز را بیکبار فراموش کرده اید . یکی آنکه یك «مسلکی» راکه از اروپاییان میگیرید ویااز خودتان میاندیشید باید آنرا بمردم نیز بپذیرانید . نتیجه کوشش یك «حزب» هنگامی خواهد بود که انبوهی ازمردم آنراپذیرند. شما اینرافراموش کرده‌اید و«حزب» را تنها برای خودتان میسازید . دیگری اینکه‌شما توده خودرا «درست» میپندارید و از بیماریهایی که این توده گرفتار است بیکبار ناآگاه میباشید

در اینمردم بیماری هایی هست که اگر بآنها چاره نکنیم همه کوششها هدر خواهد گردید. ببینید این جوش و جنبش که‌شمااز خود نشان میدهید و این کوشش که بنیکی حال مردم می کنید یکدسته انبوهی هستند که همه اینها را بد میدانند و این غیرت ومردانگی که شما نشان میدهید بآنان ناگوار میافتد . می‌نشینند ودرپشت سرشمادشنام میدهند وچنین میگویند : « بروید بعوض این‌کارها مسائل شرعی‌خودرا یاد بگیرید ... » می گویند : « مملکت صاحب دارد . واگزار کنید باو، اوخودش درست میکند».

شما هیچ اینها را بیاد نمی آورید و نمیدانید که اگر درایران

کوششی در بایست است باید گام نخست آن چاره جویی باین بیماریها باشد .

در نشست دیگری گفتم : می بینم حزب سازی در ایران جای سینه زنی و قمه‌زنی را گرفته . سی‌سال پیش در این شهر درمحرم دسته ها بیرون آمدی ، بویژه در روز عاشورا دسته های‌گوناگون دیده شدی : اینها بچه های نوحه خوانند، اینها زنجیر زنانند، اینها عربهایند ، اینها سینه زنانند، این دسته شاه حسین است ، آن دسته قمه زنست ، آن دسته قفل بتنانست ، این دسته شبیه است و شمر ویزید وعلی اکبر و زینب پی‌هم می‌آیند، این‌دستهٔ دوچیست شیر می‌آورند، آن دسته دلریش است کاه وخاکستر بسر هم می‌ریزند وگل بروی هم می‌مالند و دربازار فریاد زنان و بسرکوبان از این سر تا بآن سر خواهند دوید تا چند تن بیفتند وغش‌کنند. شگفت‌تر از همه دسته تخته‌زنان بودکه فراشهای ولیعهد هریکی طاقه شالی حمایل کردندی و دوتا تکه چوبی بدو دست گرفتندی وبهوا جهیدندی وآن تخته‌ها را بهم کوفتندی وشعرخواندندی: گفت حسین درصف کرب‌و بلا کشته خنجر شدنم آرزوست .

آنروز اگرکسی با اینان روبرو شدی و چنین پرسیدی: « این کار ها برای چیست؟! اینها ازکجا پیدا شده ؟!.. چه نتیجه ای ازاینها میخواهید !!.. » یك پاسخ درستی نتوانستی شنید.

امروز هم حزب سازی بهمان حالست . هرچند تنی گرد هم می آیند و نامی بروی‌خود گزارده حزبی می‌سازند . باز تبریز بهتر است، تهران بدتر از اینجاست .

کنون شما این حزبسازان را روبروی خود بنشانید و از آنان بپرسید:چه میخواهید؟!.. چه نتیجه ای را ازین کار خود چشم میدارید؟ از چه راه پیش خواهید رفت؟!.. آیا دردهای توده را دانسته اید؟ آیا

در اندیشه چاره بآنها میباشید؟!. این پرسشها را بکنید تا بدانید که هیچی نیندیشیده اند و همین اندازه که شنیده‌اند درکشور های دیگر حزب هایی هست و بی آنکه معنای درست آن‌را بدانندو یك بینشی پیدا کنند بکار برخاسته‌اند.

در نشست دیگری که با بودن کسان ارجدار و بافهمی گفتگو میرفت و روی سخن با دوتن جوان با فهم و آگاهی می‌بودچنین گفتم:

امروز خردمندانه ترین راه حزب آنست که نیازمندیهای کشور را بدیده گیریم و درد های آن‌را بیندیشیم، و باهمدیگر اندیشه یکی گردانیده بچاره کوشیم. این گام نخست ماباشد و پس از آن آینده کشور را بدیده‌گرفته ویکراهی برای پیشرفت آن باز نماییم.

گفتم: یك نکته‌ای را که فراموش نباید کرد آنست که ما بااروپاییان‌همراه‌نتوانیم‌بود. هیچیکی ازمسلکهای اروپایی‌رانتوانیم‌پذیرفت. زیرا اروپاییان‌سود خود را در زیان ما میدانند وباما هیچگاه‌ازدردلسوزی نخواهند بود.

اروپاییان چشم بآسیا دوخته‌اند وآن را دردست خودمیخواهند، وبرای این خواست خود همیشه بزبونی وناتوانی شرقیان می کوشند وهیچگاه مردم آسیارا باخود یکسان نمی شمارند.

دراین باره‌همگی آنان هم اندیشه‌اند وهمگی‌مارا زبون میخواهند اینکه کسانی ازایرانیان دربارهٔ برخی از آنان خوش‌گمانند وازپیشرفت آنان شادمان می‌کنند و شبهاگرد رادیو را گرفته بایك خشنودی و دل شادی به «حماسه خوانیهای» ایشان گوش میدهند جز نشان ساده دلی آنکسان نمیباشد.

این‌جنگها وخونریزیها که دراروپا میرود بسر سر زمین است. مردمانیکه آن رفتاررا بانزدیکان خود میکنند باشما چه رفتار خواهند کرد؟!..

ما بایدیك خواست‌بزرگ خودنگهداری ایران راگیریم ، وآنگاه همیشه دربرابر اروپا «استقلال اندیشه» نشان دهیم .

مرام سوسیالیستها گرفتم که نیکست بکار ما نخواهد خورد وبا آن «استقلال اندیشه» و نگهداری کشور که میخواهیم ناسازگار خواهدبود .



ازگفتار خود نتیجه‌گیریم : امروز ماباید نیازمندیهای ایران را بدیده‌گیریم ودر پیرامون آن‌هم اندیشه وهم آهنگ گردیده یك دسته بزرگی پدیدآوریم : نیازمندیهای ایران را من اینك میشمارم :

۱) درایران‌جنبش‌مشروطه برخاست وکوششهای بسیاری درآن‌باره رفت . لیکن ناانجام ماند . امروز باید دنباله آن‌کوششها راگرفت . بامشروطه و سررشته داری توده (حکومت ملی) رابمعنی درست خود روان گردانید .

۲) باید بنیرومندی توده‌کوشید .

۳) بایدبرای آینده‌یکرشته نیکیهایی درزمینه بازرگانی وکشاورزی وبهم بستگیهای خاندانی ودرهمه رشته های زندگی بدیده‌گرفت وبروان گردانیدن آنها کوشید .

٤) پس ازهمه اینها باید راه آینده کشور را از دیده سیاست روشن گردانید .

این چهار چیز است‌که باید درپیرامون آن دسته بندی کرد . این چهارچیز است‌که باید بایك اندیشه روشنی درباره آن‌کوشش‌کرد .

درگفتار «امروز چه‌بایدکرد ؟!..» که درشماره چهارم چاپ‌کردیم همه این چهار زمینه بدیده‌گرفته شده ودر باره هرکدام اندیشه روشنی بمیان گزارده‌گردیده . آن‌گفتار بیسیار دراز نیست . ولی معنی های بسیاررا دربر میدارد. هرمردآزاده‌غیرتمندی باگفته های‌آن همداستان

خواهد گردید .

در پدید آوردن یکحزب یا یکدسته دودور پیش آید : یکی دوره گفتگو واندیشه ، دیگری دوره کوشش وکشاکش . ما اکنون در دوره نخستیم . اکنون باید به‌پیداکردن هم‌اندیشگان کوشیم تاسپس دورهٔ دیگر رسد .

امروز باید هرکسی ازما باپای خود شناسدکه سخنانی را که در آن گفتار نوشته شده بدیگران نیز رساند وارزش آنها را بهمه بفهماند . کسانی به‌برخی گفته های آن ایراد میگیرند. بایدگفت هرچه باندیشه شان‌می‌رسد بگویند وبنویسند تاپاسخ داده شود .

بسیاری ازاین گفته ها چون تازه است وتاکنون درپیرامون‌آنها گفتگو نشده باندیشه ها بیگانه مینماید . مثلا گفته‌ایم : «باید دیه ها بزرگتر گردد و شهر ها کوچکتر شود » کسانی پرسشها میکنند واز راه آن میپرسند . یاگفته ایم : «باید هر کسی باندازه شایستگی وجربزه‌خود از زندگی بهره یابد» کسانی معنای آنرا روشنترمیخواهند . میگوییم : ازهمه اینها درپیمان درجای دیگری گفتگو خواهیم داشت .

اینها تنهاسخن یاآرزو نیست وناسنجیده گفته نشده . سخنانیست که‌هریکی بادیگری بهم‌بستگی میدارد وراه‌بکار بستن آنها روشن‌است . هنگامیکه ما میگوییم : « باید دیه ها بزرگتر گردد ... » راه آنرا نیز باندیشه گرفته‌ایم . درآن گفتار فرصت همه‌گفتگو نبوده وبکوتاهی گذشته شده . ولی این رشته‌را بزودی رها نخواهیم کرد وبازسخنانی خواهیم راند .



کوتاه سخن آنکه این یکراه را مامینماییم و همه غیرتمندان و «آزادگان»را بآن میخوانیم . هرآزاده غیرتمندی آن گفتار را (که جداگانه‌هم بچاپ رسیده) بخواند ، واگرچیزهایی باندیشه کسی‌میرسد

بگوید ویابنویسد واگرنه پاکدلی نموده همراهی کند .

امروز درکشور تنها نتوان ماند وگوشه گیری نتوان کرد . با این گرفتاریهای بسیاری که در میانست بکوششهایی باید برخاست ، و کوشش نیز ازیکتن تنها بی نتیجه باشد . میباید اندیشه یکی کرد و دست بهم داد وکوشش کرد . برای هم اندیشه وهمدست بودن نیز بهترین راه همینست که نموده شده .

شما می‌بینید کسانی مینشینند ودراینجا وآنجا گفتگو ازکشورو کارهای آن میکنند و اندیشه از خود بیرون میدهند وگاهی گفتار ها مینویسند . ولی چون بهمدستی خوانده میشوند نزدیك نمیآیند. آشکاره باید گفت : اینان یکمشت هوسبازانی هستند واز زندگانی جزهوسبازی را نشناخته اند .

میبینید کسانی بااین راه روشنی که‌ما مینماییم بی‌پروایی مینمایند وخود چندتنی گرد هم آمده باپرداختن چند جمله بی‌ارجی «مرامنامه» مینویسند وچند زمانی بتك ودو میپردازند. باید گفت : جز کوتاه‌اندیشانی نمیباشند .

بارها گفته ایم : کسیکه یك چیزیرا میخواهد راه آنرا نیز پیدا کند . اینان اگر براستی خواهان نیکی توده وپیشرفت کشور میبودند راه آنرا نیز درمییافتند .

آزادگان

گفتار « امروز چه باید کرد ؟ ..» در پاکدلان آنچه میبایست هنابیده ، ودراین ماه نامه هایی در پیرامون آن رسیده که از برخی جمله هایی‌را میآوریم :

آقای کسمایی ازملایر مینویسد : « دیروز که پست شماره‌چهارم مهنامه را آورد قسمت های حساس آنرا برای چند نفر ازدوستان‌خواندم وهمه آنها حاضر بهم فکری باپیمان شدند ...»

آقای احمد پاکباز از مشهد (از قطعه ۱۹ راه‌آهن) مینویسد:

« بعداز آشوب اخیر درفکر بودم در اینموقع تنگی دارندۀ پیمان چه فکری برای توده سردرگم ایران کرده وماکه هواخواه آنیم‌چه وظیفه داریم . با آنکه پست مرتبی نداریم سپاس خدارا شماره چهارم رسید و«امروز چه بایدکرد ؟..» را بدقت خواندم وسپاس خدارا که موفق شدم آرمان دیرینۀ خودرا درمرحله عمل بینم . برای‌آنکه منهم درسهم خود عملی کرده باشم آن گفتار را کوتاه گردانیدم وتصمیم دارم در یکی از روزنامه های مشهد درج گردانم . خواهش دارم آزادگان‌مرا هم از دسته خود دانند. امیدوارم بیاری خدا ازکوشش درپیشرفت این آرمان ورجاوند بازنایستم ..»

آقای محمدی از اسپهان مینویسند : « چندتن از دوستان غیرت مند وتوانا که هریکی درزمان مشروطه کارهای شایسته نموده بخواهش من گرد آمدند وگفتار « امروز چه باید کرد ؟.. » شماره مهر ماه خوانده شد . همگی باآن‌گفتار همراهی نمودند وهمه پذیرفتند که هفته یکبار نشست برپا نمایند ..»

گذشته از تبریز درمراغه ورضاییه نیز «آزادگان» برپا گردیده وازآبادان وبرخی شهرهای دیگرنیز نویدها رسیده .

آقای امام شوشتری ازبوشهر، پیش از رسیدن شماره چهارم‌نامه ای- یابهترگویم : گفتار پرمغزی- فرستاده که باید آنرا درجای خود وبهنگام‌خود جداگانه‌درپیمان بیاوریم ودرآن چنین نوشته‌اند: «بعقیده من شایسته نیست پیمان ازپیش آمدها خودرا برکنار بدارد ».

همین یکی نمونه نیکی از نزدیکی اندیشه‌ها بهم واز یکی بودن دلهاست . چیزیرا که ما در تهران اندیشیده بکار بستیم آقای امام در بوشهر اندیشیده وبا دلیل های استوار دور اندیشانه ای آن راپیشنهاد کرده .

مااز آقای امام وهمچنین از دیگران خواستاریم که‌اندیشه خود را در پیرامون گفتار « امروز چه باید کرد ؟.. » بگشادی وروشنی نوشته در روزنامه ها بچاپ رسانند یابفرستند ما درپیمان چاپ کنیم .

کلمه هاییکه میخواهیم

گراد ، سگالاد ، نویساد ، باهماد

اینرا یکبارهم گفته ایم رویش زبانهای آریانی وبزرگ گردیدن آنها از دوراه باشد : یکی ازراه افزوده شدن پیشوند وپسوند، دیگری ازراه بهم پیوستن کلمه‌ها (ترکیب) . پیشوند وپسوند دراین زبانهاارج بیشتری دارد .

امروز برای بزرگی فارسی ورویش‌آن بایدپیشوند ها وپسوندها نیك روشن گردد و بسیار بکار رود . ما درچند سال پیش یکبار از اینها بگفتگو پرداختیم . ولی همه آنهارا ننوشتیم . چنانکه شمرده‌ایم بیش از چهل پیشوند وپسوند هست که باید ازهمهٔ آنها سخن رانیم . باشد که امسال بآنها پردازیم .

در اینجا برای روشنی چند کلمه ای که نیاز بداشتن آنها پیدا کرده ایم یکی را یاد میکنم :

ما درفارسی یك پسوند «آر» میداریم که بسیاری یك‌کار یاپیا پی بودن آنرا رساند . مثلا دیدار ، گفتار ، رفتار ، کشتار ، جستار ومانند اینها .

«دیدن» یکباردیدنست ولی «دیدار» دیدن بسیار است.«گفتار» گفتن بسیار است ، وهمچنین آن دیگرها .

این یکی از پسوند هاییست که روان نیست ودر همه‌جا نمیآید ولی‌مابایدروانش گردانیم ودر همه‌جا بیاوریم . مثلا پرستار، شنیدار، نوشتار ومانند اینها نیز که نیاز باشد بیاوریم .

بیك پسوند دیگری هم نیازمندیم که « باهم بودن چند تن را برای یك کاری» برساند وآن پسوند «آد» است . مثلا روزنامه‌ای‌برپا

شده وچندتنی باهم گردیده‌اند که آنرا بنویسند . اکنون آنانرا«هیئت تحریریه » مینامند ولی اگر فارسی بخواهیم باید گفت : «نویساد» .

چند تا آیروپلان بهوا رفته‌اند که باهم بپرند باید گفت«پرادی» پدید آورده‌اند . چندتن نوازنده باهم مینوازند باید گفت :«نوازادی» میباشند . همچنین درمانند های اینها .

بتازگی گفتگو میشد که « جمعیت » را چه بگوییم ؟.. گفته شد درفارسی کلمه های «دسته» و «گروه» هست . لیکن درباریك‌بینی دیده‌شد هیچیکی ازاینها معنی خواسته شده را نمیرساند. زیرا «جمعیت» گروهی یادسته ای را میگوییم که برای انجام یك امری باهم شده‌باشند واین معنی در«گروه» و «دسته» نیست .

گفتیم نخست این‌را بیندیشید که درفارسی برای«جمع بودن» کلمه ای نیست. «گردآمدن » و «گردهم آمدن » معنی دیگری میدارد و آنگاه‌از دویا سه کلمه پدید میآید . پس میبایدنخست کلمه ای برای این داشت.

معنی‌درست‌آن «باهم بودن» یا باهم شدن است . ولی‌میباید آن را برویه‌کار(فعل) انداخت و«باهمیدن» گفت ودرهمه جاآورد:«باهمیدند وبادشمن جنگیدند» .

یك‌کلمه «فراهم» نیز میداریم ومیتوان از آن هم «فراهمیدن» آورد: «درمیدان‌فراهمیدند» .

هردورا میتوان آورد وهریکی را درجای خود بکار برد واگر بخواهیم جدایی که میانه این دو خواهد بود نیك فهمیم باید معنی «فرا» روشن‌گردد . این‌یکی ازپسوند هاییست‌که معنایش بیکبار تاریك گردیده وکسی آنرا نمیداند .

«فرا» پیوسته‌بودن را رساند : «فراشهردژی میبود» (کنارشهر، پیوسته بشهر) ،«پشت فرادیوار داد» (پشت بدیوار پیوسته گردانید » «فراهم نشستند» (پیوسته بهم) . اینکه‌بتازگی مینویسند : «فراخواند»

دلیلست که معنی کلمه را نمیدانند . باید پرسید : چه معنایی از «فرا» میخواهید؟!

جدایی میانه «فراهمیدن» وبا «همیدن» آنست که درآن یکی تنها دریکجا و پیوسته بهم بودن خواسته میشود ، چه این یکجا بودن برای یك اندیشه‌ای باشد وچه‌نباشد ، ولی در «باهمیدن» باید اندیشه‌و خواست نیز یکی باشد .

بهتر گویم : در «باهمیدن» دلها نیز یکیست . در «فراهمیدن» تنها تنها یکیست .

ما بهردو از اینها نیازمندیم ومیباید هردو را بکار بریم‌وشناخته وروان گردانیم . ازآنسوی ماخواهیم توانست از «باهمیدن» «باهما.» بیاوریم که درست بمعنی « جمعیت » (جمعیت های سیاسی واجتماعی) خواهد بود .

سپس گفتگو از کلمه های «حوزه» و«کمیسیون» و«کمیته»و «کنگره» بمیان آمد . گفتیم : «حوزه» بآن معنی که‌خواست شماست ویك بخش از « جمعیت » را بااین نام میخوانید بهتر است «برخ» خوانده شود .

اماآن سه کلمه اروپایی ، آنها درخود زبانهای اروپا بهرمعنایی که هست وازهر ریشه ای‌که میآید باشد ببینیم شما آنها را بچه معنی میآورید تابرایش‌کلمه درست کنیم .

«کمیسیون» چند تنی را میگویید که برای «دقت» کردن در یك‌چیزی باهم باشند . دقت‌کردن درفارسی «نگریستن» یا«درنگریستن» است ، ومیتوان از همان پسوند «آد» بهره جست وآنرا « نگراد » گفت .

همچنین «کمیته» چند تنی را میگویید که برای انجام کارهایی باهم باشند . میتوان از ریشه «کردن» واز پسوند «آد» بهره جست

و «گراد» نامید .

همچنین «کنکره» گروهی را میگویید که برای سکالیدن(شور کردن) در یك زمینه هایی گرد آیند ومیتوان آن‌را «سکالاد» نامید.

اگر شما بخواهید از این پسوند بهره تجویید در فارسی برای اینها کلمه ای پیدا نخواهید کرد وبهمین انگیزه است که‌تاکنون نامی ازفارسی بجای آنها آورده نشده است .

یکی گفت : این کلمه ها ـ گراد، نگراد ، سگالاد ـ بگوشها ناآشناست . گفتیم کمیته و کنکره و کمیسیون‌نیز نخست‌چنین بوده‌وچون بکار رفته آشنا گردیده .

باید زبان را درست گردانید

آقای کسمایی درنامه دیگری مینویسد : « امروز تکانی را که پیمان میخواست درتوده پدیدار است وطرفداران پیمان در شهرستان ها میکوشند بیاری خدا این تکان را بزرگتر وتوانا تر گردانند و چون اکثریت آشنایی بزبان مهنامه ندارند از نقطه نظر پیشرفت کاروگرفتن نتیجه ناگزیرم پیشنهاد نمایم که چون اکثریت توده بزبان روز نامه ها بیشتر آشنایی دارند ـ چه شود برای چند ماهی بویژه درقسمت (امروز چه باید کرد) ومانند های آن پیمان نیز بزبان توده نوشته شود که مردم بخوانند وهمفکری دریغ نگویند ..»

میگوییم : از نخست داستان زبان یکرنجی برای مابوده. ازیکسو ناگزیریم زبان را درست گردانیم . ازیکسو همین مایه دشواری زبان مهنامه وگله مندی خوانندگان میشود .

چنانکه بارها نوشته ایم زبانیکه امروز هست وروزنامه ها باآن نوشته‌میشود بیمار است‌وخواست ما را پیش نخواهد برد . درهمین‌شماره مایك نمونه نیکی از بیماری وناتوانی آن نشان داده ایم . کلمه های

کمیته، کمیسیون، کنگره، حزب و مانند اینها نامهاشان از این زبان چیست ؟.. آیا میتوان برای آنها فارسی پدید آورد ؟!..

زبانیکه نمیتواند کلمه‌هایی را ترجمه کند ومعنی های آنرابفهماند چگونه خواهد توانست کار ما را که فهمانیدن هزاران معنی های‌بسیار باریك و ارجدار است پیش برد ؟ ! .. ما ناگزیریم برای خود زبان درستی داریم . ناگزیریم فارسی را درست ترین وآراسته ترین زبانها گردانیم وراه این‌کار همینست که پیش گرفته ایم . میباید از یك‌راه دانشمندانه‌ای پیش رویم .

چندسال پیش که ما از آلودگی فارسی سخن راندیم و درستی آنرا خواستیم یکدسته بیمایگانی بهوس افتاده‌وکار را دردسترس‌هرکس پنداشته انجمن ها ساختند وچند زمانی نشستند وبرخاستند وبیمایگی خود را بهمه نشان دادند . آنان پی‌کار خود رفتند، ولی ماهستیم وخواهیم بود ورشته ازدست نخواهیم هشت .

لیکن‌ازاینسو پیشنهاد آقای‌کسمایی نیزسنجیده وبجاست کسانیکه مهنامه را تازه میخوانند این زبان برای آنان دشوار است ومانباید این نکته را ازدیده دور داریم ، وجای سپاس است‌که زمینه برای‌پذیرفتن این‌پیشنهادآماده میباشد . زیرا امروزها‌که نشستهایی برپا میشود!وگفتگو هایی در آنها میرود بیشتر گفتار های پیمان سخنانیست که در آن نشستها گفته شده وما در خواست آقای کسمایی را پذیرفته و آنها را بهمان زبانیکه گفته شده درپیمان خواهیم نوشت . ازجمله برای شماره ششم گفتار درازی زیر عنوان « آیندهٔ ما چه خواهد بود ؟..» آماده میگردانیم .

گزارش جهان

۱- گشایش دوره سیزدهم قانون گزاری درایران

روز پنجشنبه ۲۲ آبانماه ۱۳۲۰ درساعت ۱۰ صبح مراسم گشایش دورهٔ سیزدهم قانون گزاری ازطرف اعلیحضرت پادشاه ایران بعمل آمد .

چیزیکه دراین آیین گشایش بیش از هرچیز نظر تماشاکنندگان را جلب میکرد همانا مراقبت های شدید قوای پلیسی ونظامی بودکه خیلی بیشتر از هردوره درپیرامون مجلس شوری ومیدان بهارستان صف کشیده وبا نهایت اهتمام مترصد بودند که اگر از طرفی حس انزجار مردم وکینه آنها نسبت باین مجلس منفجر شود فوراً بجلوگیری ازآن اقدام وهرچه زودتر احساسات توده را خفه سازند .

یاللعجب روزی بود که تودهٔ مردم ایران بحمایت ازمجلس شوری دور بهارستان را گرفته ودربرابر دولتیان صف آرایی میگردند وبرای حفظ نمایندگان ملت سینه های خود را سپر بلا میساختند امروز قضیه معکوس شده . کسانیکه خودرا نماینده ملت میخوانند ازترس ملت در حمایت دسته پلیس ونظامی بافتتاح مجلس شوری تشریف میبرند !

بعقیده همه مطلعین دوره سیزدهم مجلس شوری درتاریخ مشروطیت ایران موقعیت ویژهٔ دارد که قطعاً ملت ایران صدها سال ازاین دوره ۱۳ یاد کرده و نسل های آینده این دوره را ضرب المثل خود قرار خواهند کرد .

۲- جنگ روس وآلمان

درآخر آبانماه بیست ویکمین هفتهٔ جنگ روس وآلمان نیز پایان و به هفته بیست و دومین وارد میشود .

تغییرات مهمی که در جبهه خاور اروپا دریکماهه آبان اتفاق افتاده

بشرح پایین خلاصه میشود .

جبهه مسکو - دراین جبهه نیروی آلمان باشدت هرچه تمامتر از سه طرف (ازجنوب غربی - ازغرب - ازشمال غربی) روبشهرمسکو بحمله آغاز کرده و تا پایان آبانماه گرچه پیشرفت هایی نصیب نیروی آلمان شده ولی بنتیجه قطعی نرسیده است .

تا چندی پیش اغلب مطلعین چنین میپنداشتند که رسیدن فصل زمستان و سرمای سخت روسیه مانع عملیات جنگی شده وبرای روسها و متفقین آن فرصت کافی خواهد داد تا برای موسم بهار نیروی بسیار از نقاط باختر و جنوبی بمیدانهای جنگ جمع آوری کرده و از حیث مهمات وابزار های جنگی نیز در نتیجه کمك انگلیس ها و امریکاییها احتیاجات خودرا مرتفع سازند ولیکن جریان جنگ برخلاف این تصورات بوده وچنین مینماید که آلمانها میخواهند کاری را که شروع کرده‌اند پیش ازگرفتن نتیجه دست ازآن برندارند حال باید منتظر شد ودید که آیا پیشوای آلمان تدارك یك جنگ زمستان و طولانی را پیش بینی کرده ووسایل آنرا فراهم ساخته است یا خیر .

جبهه جنوب - نیروی آلمان در جبهه جنوب در ظرف یکماهه آبان نسبتاً بفتوحاتی نایل شده است باین معنی که شبه جزیره کریمه را باستثناء بندر جنگی سباستاپول تماماً اشغال وکناره های شمال دریای آزوف را نیز تادروازه رستوف بدست آورده است .

پیشرفت آلمان در شبه جزیره کریمه از دو نظر شایان توجه میباشد نخست اینکه تکیه‌گاه نیروی دریایی روسیه در دریای سیاه که عبارت از بندر سباستاپول بوده بمخاطره افتاده خواه وناخواه باید بندر نامبرده را ترك گویند وچون سایر بندرهای موجود ازقبیل نووروسیسك سوخوم باطوم هیچ یك ازآنها قابلیت آنرا ندارند که از همه نیروهای دریایی روسیه حمایت بنمایند این پیش‌آمد باعث خواهد شد که نیروی

دریای سیاه روسیه دچار زحمت وسرگردان شوند .

دویم - چون درشبه جزیرهٔ کریمه بویژه درکرچ فرود گاههای بزرگ و کاملی موجود است نیروی هوایی آلمان میتواند بسهولت از فرودگاههای نامبرده استفاده کرده بنادر شرقی دریای سیاه وهمچنین‌شهر های مهم قفقاز را تهدید نماید .

جبهه شمال - درجبهه شمال - تغییرات مهمی در یکماهه آبان رخ نداده است . عملیات جنگی منحصر بزد و خورد هایی بوده‌که بین محصورین لنین‌گراد ونیروی آلمان اتفاق افتاده ومخصوصاً نیروی‌محاصره شده حمله های دلاورانهٔ بآلمانها کرده و نگذاشته اند فرمان ده عالی آلمان ازنیروی خودکه در اطراف لنین‌گراد هستند استفاده‌کرده وبجبههٔ مسکو اعزام دارد .

درجبههٔ شمالی نیروی فنلاند شهرکنتوپوچارا که درباختر دریاچهٔ اولگا واقع‌است تصرف‌نموده وتصرف‌این‌شهر ازطرف فنلاندبرای نیروی روسیه‌که درنقاط بین دریای سفید و دریاچهٔ الگا متمرکز هستند باعث مخاطره گردیده است ودر منطقه سالا نیز نیروی آلمان وفنلاند متفقاً دست بعملیاتی زدند که مقدمهٔ پیشرفت بسوی راه آهن مور مانسک میباشد .

علاوه از اتفاقات جنگی که خلاصهٔ آن بشرح بالا توضیح شد پیش آمد های دیگر نیز در یك ماهه آبان در باختر اروپا روی‌داده است :

نخست آنکه هیئت نمایندگان سیاسی دولت های بیگانه وعده از کمیسر های ملی دولت روسیه پس از شکافته شدن جبهه غربی مسکو پای‌تخت روسیه را ترك نموده وبه (کوی‌بیچف) واقع در ۶۰۰ کیلو متری جنوب مسکو عزیمت نمودند ولیکن شخص استالین باتمام‌کارمندان خود درمسکو مانده وبرای دفاع ازمسکو مشغول است .

آقای لزوسکی نماینده‌رسمی دولت شوروی‌درطی یکی‌ازاظهارات خود چنین گفته این تصمیم فقط بمنظورتقویت دفاعی دولت گرفته‌شده واین خود دلالت میکندکه دولت وملت روسیه‌عزم راسخ دارند جنگ راتاهنگام پیروزی قطعی‌ادامه دهند. البته تعبیراین تصمیم بضعف نیروی دفاعی‌مسکو اشتباه محض است .

طبق خبرگزاری فرانسه رئیس حکومت شوروی بموجب یکفقره فرمان تمامی واحد های چریك و داوطلبان را تابع زمامداران ارتش رسمی قرار داده و از اهالی دعوت کرده که در دفاع شهر تشریك مساعی نمایند .

از اتفاقات شایان ذکر تغییراتی است که در فرماندهی نیروی شوروی داده شده است. ژنرال « زوکف » رئیس پیشین ستاد ارتش بفرماندهی کل نیروی جبههٔخاور انتخاب شده همچنین مارشال (تیموچنکو) فرمانده پیشین نیروی جبههٔ مرکزی بفرماندهی نیروی جنوب انتقال یافته است . بنابراین سابقاًکه جبههٔ باختر بسه‌قسمت تقسیم و برای هر قسمت فرمانده ویژه گماشته شده بود من‌بعد بدوبخش متقسم خواهد بود.

۳- کمك امریکا به متفقین

دول جماهیر متحد امریکای شمالی‌که بکمك هم نژاد های خود انگلیس ها قیام و بعنوان پشتیبانی از دموکراسی به متفقین مساعدت مینماید در اوایل آبانماه بیك‌کار بسیار بزرگی اقدام وقانون مسلح‌شدن کشتیهای بازرگانی امریکا را بااکثریت ۲۵۰رای دربرابر ۱۳۸ رای‌از تصویب مجلس شورای ملی امریکا گذرانید .

در نتیجه تصویب این قانون کشتی های بازرگانی امریکا مسلح شده وبه‌بنادر هریك ازدولت هایی که باآلمان می‌جنگند خواهد رفت و هرگونه ابزار وآلات جنگی مورد نیاز متفقین را دربنادر آنها تحویل خواهد داد. معلوم است که دراجرای این تصمیم زد و خورد هایی بین

زیردریایی های آلمان وکشتی های بازرگانی امریکا خواه ناخواه اتفاق خواهد افتاد باید منتظر شد ودید که اولین زدوخورد در کدام یك از دریاها وبا چه کیفیتی رخ خواهد داد وانعکاس آن با چه شکلی بروز خواهد کرد .

۴- نطق وزیر خارجه انگلیس درمنچستر

آقای انتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس در اواسط آبانماه در منچستر نطقی ایراد کرد که قسمی از آن مربوط به کشور ما ایران میباشد واز نظر اهمیتی که دارد شمه از نطق مزبور را اجمالا برای خوانندگان پیمان ذیلا مینگاریم :

ما بخوبی میدانیم که امروز ملت شوروی باری را که سال گذشته بردوش ما بود بر دوش دارد شما میتوانید اطمینان داشته باشید که دولت منتهای کوشش را برای کمك رسانیدن باتحاد جماهیر شوروی بکار برده است و در آینده نیز چنین خواهد کرد. بطور کلی مقصود ما آنست که بیاری امریکا باندازهٔ کافی بشوروی مهمات و اسلحه برسانیم بطوریکه این دولت بتواند زیان فاحش ازدست دادن قسمتی از نواحی صنعتی خودرا جبران نماید.

بدیهی است که این وظیفه نه تنها ازلحاظ محصول بلکه ازجهات کشتی رانی نیز بسی دشوار و شگرف است . اشکالات جغرافیائی بسیاری است که ما باید برآنها فائق آییم با در نظرگرفتن این مراتب است که اهمیت مسئله ایران آشکار میشود : اتباع آلمان در ایران اینك اخراج شده زنان و کودکان آنان بکشور خود بازگشته اند و مردانی که در سن سربازی بودند بازداشته شدند . پس از آن آقای ایدن خبرهای تشویق آمیزی از اتفاقات اخیر ایران سخنرانی کرده و چنین گفت دولت جدید باصداقت کامل باما و با دولت متحد ما شوروی همکاری کرده وطرح نامه‌بر ترقی خواهی جدیدی برای داخله کشور ریخته است که بنفع تمام

طبقات بوده و اصلاحاتی بعمل خواهد آورد و بفساد وظلمی که مخصوص سالهای اخیر بوده خاتمه خواهد داد. شاه جدید هم علاقهٔ خودرا نسبت باصول دموکراسی نشان داده ودولت خودرا در اجرای اصلاحات تشویق می‌کند. ما بدولت ایران پیشنهاد کردیم که بادولت شوروی وهمچنین باما قرار داد اتحادی ببندد ومن امیدوارم بتوانم انعقاد این قرار داد اتحاد را که برای تثبیت اوضاع این منطقه هم برای متحد ما شوروی و هم برای خود ما اهمیت حیاتی دارد بزودی اعلام نمایم.

این جریانات مساعدی که در ایران پیدا شده مارا قادر ساخته که راهی برای حمل مرسولات خود بروسیه باز کنیم. امتیاز غیرقابل وصفی که این راه دارد آنست که درتمام فصول سال قابل استفاده است برای افزایش میزان استفاده ازراه آهن وجاده های ایران هم تاکنون ترتیبات لازم داده شده‌است. اینك از قفقاز گرفته ازوسط ایران وعراق وفلسطین ومصر تابیابان باختری یك جبههٔ شکست ناپذیر متفقین تشکیل شده ودر تمام تابستان وپیش ازآن همه گونه تدارکات وذخایر نه‌تنها از انگلیس بلکه ازهندوستان وسایر نقاط امپراتوری وهمچنین ازامریکا با سرعت ومستمراً بآنجا فرستاده شده است. باینقرار موقعیت مادر خاور میانه درحقیقت نسبت بسال پیش بی‌نهایت تحکیم یافته است. با کمال خوشوقتی میگویم روابط ما بادولت افغانستان همواره نیکو بوده است واین دولت درخواست مشترك انگلیس وشوروی را دایر براینکه تمام آلمانیها وایتالیایی ها بجز کارمندان سفارتخانه هایشان باید از افغانستان اخراج شوند پذیرفته است.

در دورهٔ کنونی توجهات واحساسات هریك از افراد کشور ما بارتش شوروی که درجبههٔ خاور مشغول عملیات جنگی هستند معطوف میباشد. طبیعی است هریك ازافراد شما میتواند این پرسش را ازمن بکند که آیا وزیر امور خارجه بما خواهد گفت کی ودرکجا مابدشمن

ضربت خواهیم زد ؟ این نکته ایست که من نمیتوانم برای شما توضیح بدهم ؛ ولی بشما میگویم که از همان ساعت نخست حملهٔ آلمان باتحاد جماهیر شوروی کابینهٔ جنگ وهیئت‌دولت تمام مساعی خودرا بکارانداخته اند تاسرحد امکان بدولت اتحاد جماهیر شوروی کمك ومساعدت‌شود . خلاصه آنکه دولت فقط یك مقصود دارد واین مقصود همان مقصودشما ومقصود استالین میباشد وآن عبارت ازاینست که آیا ازچه راه و بچه وسیله بهتر میتوان موجبات شکست هیتلر را فراهم آورد .

۵ - یادداشت امریکا به‌فنلاند

درپایان جنگ بزرگ گذشته که اغلب دول اروپا ازبابت بهای ابزارهای جنگی که از امریکای متحده گرفته بودند مدیون امریکاییان شده وبرای پرداخت آن اقساطی معین کردند تادول مدیون در ظرف چندسال مروراً استهلاك نمایند دولت فنلاند پس از نایل شدن باستقلال ازقروض روسیه تزاری که بامریکا داشت سهمی را قبول وپرداخت‌آن را بگردن گرفت . تنها دولتی‌که بتعهدات خود عمل نموده وطلب‌دولت امریکا را مرتباً درسررسید های مقرر پرداخت دولت جوان فنلاند بود واین خوش حسابی فنلاند بادر نظر گرفتن اشکالاتی که سایر دول (چه‌از متفقین وچه از متحدین) درموضوع ادای دین خود فراهم‌آورده وبعضی از آنها بکلی شانه اززیربار قرض خالی ساختند نظرامریکاییان را بخود جلب واعتبارات هنگفتی درمؤسسات بانکی دول متحد امریکای شمالی برای‌فنلاند منظور شدوامریکاییان نسبت بملت فنلاند بدیده‌احترام نگریسته بهرگونه مساعدت حاضر شدند .

ولیکن پیش‌آمد جنگ‌کنونی وداخل‌شدن فنلاند درجرگه‌متحدین آلمان نظر امریکاییان را نسبت بفنلاند دگرگون ساخته ودروهلهٔ‌نخست اعتبارات آنرا راکد‌گذاردند واین‌تغییر حال رفته‌رفته شدت یافته‌تااینکه درآبان ماه یادداشتی بفنلاند داده درخواست نمودند‌که فوراً نیروی خود

از خاك شوروی بیرون کشیده وبمرز های سال ۱۹۳۹ (پیش ازجنگ روس وفنلاند) مراجعت دهد .

اینك خلاصه پاسخی که دولت فنلاند بیادداشت امریکا داده ودلایلی را که دایر بموجه بودن عمل خود بیان کرده است اجمالا مینگاریم .

هلسنکی - (پایتخت فنلاند) مورخ ۲۲ آبان. بنابراظهارات خبر گزاری فرانسه دولت فنلاند بیادداشت دولت امریکا که طی آن درخواست شده بود نیروی خودرا بمرز های سال ۱۹۳۹ عقب نشاند پاسخی داده است . دولت فنلاند درقسمت اول یادداشت خود تذکر داده که فنلاند پیوسته مجبوربوده است درمقابل طمع ارضی دولت شوروی از خوددفاع کند پیمان صلحی که جنگ اخیر فنلاند وشوروی را خاتمه بخشیددرنظر دولت اخیر پیمان متارکه ای بیش نبوده و دولت اتحاد جماهیر شوروی میخواست بدین ترتیب مقدمات تصرف قطعی فنلاند را فراهم سازدملت فنلاند از پشتیبانی معنوی که در جنگ گذشته دولت امریکا نسبت بفنلاند ابراز داشته است سپاسگزار است و قصد دولت امریکا را بحفظ مصالح حیاتی فنلاند درآینده بامنتهای خورسندی تلقی میکند . لیکن دولت فنلاند نمیتواند دریابد که چگونه ممکن است این قصد دوستانه دولت امریکا بادر خواست عقب نشینی نیروی فنلاند ازسرزمینها ومرز سال ۱۹۳۹ که برای تأمین امنیت کشور اشغال شده است وبعید نیست در صورت عقب کشیدن دولت شوروی فوراً آنها را مبدء عملیات خود قرارداده بحملهٔ دیگری مبادرت ورزد تطبیق مینماید .

درقسمت دوم این یادداشت لزوم تأمین آزادی وامنیت اهالی سر زمین های واقع درآنسوی مرز سال ۱۹۳۹ برای فنلاند خاطر نشان گردیده وتذکر داده شده است که اهالی این قسمت اغلب ازنژاد فنلاندهستند.

درقسمت سوم این مسئله ذکر شده که برخلاف شایعات صادراز منابع بیگانه فنلاند بهیچوجه قصد انعقاد یك صلح جداگانه را با اتحاد

جماهیر شوروی ندارد .

درقسمت چهارم خاطرنشان شده که ازناحیه عملیات نیروی فنلاند ممکن نیست خطر مستقیم متوجه امنیت کشور های متحد امریکا باشد و اقدام نیروی فنلاند را بتصرف سر زمین هایی که مبداء حمله بامنیت فنلاند بوده است نمیتوان برخلاف مقتضیات امنیت امریکا تلقی کردعلاقه ای که دولت امریکا بحفظامنیت‌خود ابراز میدارد بفنلاند جرئت‌میدهد که ازدولت امریکا انتظار داشته باشد نسبت بتصمیم دولت فنلاندبتحکیم اساسی امنیت خویش وبرکنارداشتن امنیت دموکراسیش ازهرگونه‌خطر ممکن حسن تفاهم بیشتری مبذول دارد .

مخصوصاً ازاین لحاظ که درظرف دوسال فنلاند دوبار موردحمله غیر موجه دولت شوروی قرار گرفته ودولت امریکا وهیچ دولت دیگر نتوانسته است ازاین حملات جلوگیری نماید یابنحوی‌ازتکرار نظائرآنها ممانعت کند فنلاند انتظار داردکه ملت بزرگ کشور های متحدامریکا باین حقیقت متوجه باشد که یك کشور کوچك نیز حق حیات ودفاع‌از خودرا دارد !

دولت فنلاند دریادداشت خودضمن پاسخ قسمتی ازیادداشت امریکا دایر براینکه استقلال فنلاند ممکن است تابع تهدیداتی از طرف دولت آلمان واقع شود چنین نوشته است : برای فنلاند هیچگونه دلیلی‌درمیان نیست که وقوع چنین‌خطری‌را ازطرف‌آلمان پیش‌بینی کند. فنلاندمیخواهد امور خویش را تحت لوای وحدت نژادی‌که اساس دموکراسی صد ساله این ملت است حل وتسویه‌نماید .

بدیهی‌است این مسئله برای فنلاند اهمیت فوق‌العاده داردکه‌دراین موقع که خود برای دفاع ازخاك خویش پیوسته بادولت شوروی‌دست بکار جنگ است آلمان نیز بااتحاد جماهیر شوروی درجنگ باشد .

باعث دادن این یاد داشت وآوردن فشار ازطرف امریکا بفنلاند

همانا مسئله محفوظ نگاهداشتن راه‌آهنی است که ازبندر آرکانژل بداخله روسیه کشیده شده وامریکا را از راه دریای شمال به مسکو مربوط میسازد چون راه نامبرده درصورت ادامه جنگ بین روسیه وفنلاند زیر تهدید قرار گرفته ورسانیدن مهمات را از امریکا بروسیه دچار اشکال میکند لذا دولت امریکا مجبور بآوردن فشار بفنلاند شده و میخواهد بهروسیله که شده راه وبندر ارکانژل‌را ازخطر دور وازاین ناحیه‌خیال خودرا آسوده نماید .

۶- ژاپون و آرزوهای آن

دربخش گزارش جهان شماره۲ همین ساز هدف آمال ملت ژاپون را تازه روشن ساخته ایم .

ملت ژاپون که سالها برای رسیدن بآرزو های خود انتظارداشته وبرای نیل بمقصود درصدد بدست آوردن فرصت بود جنگ اخیراروپا زمینه را برای مطامع ژاپون مساعد ساخته وفرصتی راکه انتظار داشت مهیا نمود چه ازیك طرف انگلیس بزرگترین رقیب ژاپون در دریا سر گرم جنگ باآلمان بوده وروسیه نیز که از خشکی سدراه پیشرفت آن محسوب میشد خودگرفتار حملات آلمان شده است .

دولت ژاپون بااینکه درداخله‌چین مشغول زد وخورد باملیون‌چین بود واین‌مشغولیت بواسطه طول‌مدت بخش مهمی از نیروی ژاپون را به تحلیل برده است باهمهٔ این سیاست مداران این دولت بویژه سران‌ارتش وتودهٔ سپاهی ژاپون برای‌استفاده ازفرصت دست بکار هائی زده وقدمی چند بطرف یکی ازآمال دیرینه برداشتند .

ولیکن تصادفات روزگار طوری پیش آمد کرده که چندین دولت برای حفظ موجودیت خودشان دربرابر ژاپون منافع مشترکی‌پیدا کرده وصف متحدی‌تشکیل داده‌اند انگلیس برای حفظ هندوستان‌وجزیره زرخیز استرالیا- هلند برای نگاهداری جزایر پربرکت هندهلند - امریکا

برای حفظ جزایر فیلیپین وبازار پرسود چین ـ ملیون چین برای‌مدافعه ازاستقلال وآزادی خود!

این چهار دولت که ازحیث نفوذ وثروت ومواد اولیه در درجه اول بشمار هستند با هم متفق شده و متحداً دست رد به سینهٔ ژاپون زدند .

فعلا بزرگترین رقیب ژاپون دراین میدان امریکای متحده‌شمالی میباشد وچون ازچند سال پیش بمقاصد ژاپون پی برده واز خطریکه در آینده متوجه مستملکات آنست بخوبی آگاه گردیده است برای تقویت نیروی دریایی خویش پرگرام بس مهمی تنظیم نموده که هرگاه موفق بعملی ساختن آن بشود نیروی دریایی ژاپون در اقیانوس بزرگ ودر شرق دور محکوم بزوال وآرزو های دیرینه ملت ژاپون نقش بر آب خواهد شد .

زمامداران ژاپون نیز باهمیت پرگرام دریایی امریکا پی برده و باسرعت هرچه تمامتر بفکر چاره جوئی افتاده‌اند .

درآبان ماه گذشته دولت ژاپون آقای کورسو یکی از سیاسیون بزرگ خودرا بواشنگتون پایتخت امریکای شمالی فرستاده وتلاش دارد حتی‌المقدور مخالفتهای امریکا را از طریق دیپلوماسی حل وتصفیه نماید ولی اخباریکه تاپایان آبان ماه دربارهٔ گفت وگوهای بین امریکاوژاپون رسیده است چندان رضایت بخش نمیباشد زیرا در خواست های طرفین ضد ونقیض یکدیگر بوده وامیدی بموافقت آنها نمیرود ژاپون تقاضادارد که دولت امریکا در کار های چین مداخله نکرده و این دولت را در سیاست خوددرشرق آزاد بگذارد وسیاست‌ژاپون را درشرق دوربرسمیت بشناسد . امریکا نیز درخواست میکند که ژاپون قبل از هرچیز خاک چین را تخلیه کرده ومنابع امریکا را در چین ودر شرق دور محترم بشمارد معلوم است که بین تقاضا های طرفین فاصلهٔ خیلی زیادی بوده

وحل وعقد آنها جزبا زبان شمشیر فیصله نخواهد یافت .

بطوریکه ازخبر های رسیده از منابع مختلفه استنباط میشوددولت ژاپون یکی ازسه کار را باید اختیار نماید .

۱- از تقاضا های خود صرف نظر کرده وباامریکا بکنارآید .

۲- درصورتیکه ازمذاکرات واشنگتون نتیجه‌ای‌بدست نیاوردمدتی در حال انتظار مانده وچندی بنتایج جنگ اروپا نگران شود .

۳- بدون تردید وبلادرنگ روبطرف مقصود قدم بردارد .

هر گاه شق یکم را اختیار کند واضح است که از حالا بدون جنگ مغلوب امریکا شده وباید خودرا حاضر وراضی نماید که ازجرگهٔ دول بزرگ دنیا بیرون‌برود معلوم است که ملت‌ژاپون قطعاً باین‌خواری ومذلت تن نخواهد داد .

اگر شق دوم‌را اجرا ومدتی بانتظار نشیند اولا رقیب پرزورش روز بروز بنیروی‌خود افزوده‌وساعت بساعت وسائل جلوگیری از پیشرفت ژاپون را مهیاتر خواهد ساخت ثانیاً بمناسبت محاصره اقتصادی که فعلا گرفتارآنست ازمقدار اندوخته‌نفت وبنزین وسایر مواد اولیه ژاپون‌مروراً کاسته شده ونیروی آن بتحلیل خواهد رفت .

یگانه راهی که بادرنظرگرفتن این مشکلات بصرفه‌ژاپون تشخیص‌داده شده شق سومی استکه خواه ناخواه‌وهرچه زود تربعنی پیش از آنکه برنامهٔ تسلیحات دریایی امریکاصورت عمل خود بگیرد بایدبطرف مقصود قدم بردارد .

اخبار واصله ازتوکیو نیز این نظریه را تأیید ومیرساندکه‌ملت ژاپون مصلحت خودرا درحرکت بصوب مقصود دیده وباتمامی نیروییکه دارد آماده است ویگانه هدفی که امروز برای خود تعیین نموده اشغال خاک سیام وقطع راه برمه میباشد که درصورت پیروزی بامسدودساختن راه برمه دست ملیون چین را ازدنیای خارج کوتاه خواهدساخت وبرای

اجرای همین نظر مقدار نیروی زیادی بخاك هند وچین فرانسه پیاده می نماید .

اگردرحرکت ژاپون چندصباحی‌تأخیر شود یگانه علت‌آن‌انتظاری است که ژاپونی‌هابرای دانستن‌نتیجه حملات آلمان در جبههٔ مسکودارند والبته آینده نزدیك چگونگی وقایع را برای ماروشن خواهد ساخت .

۷ـ جنگ در افریقای شرقی و شمالی

دستهٔ از نیروی ایتالیاکه در بخش گندار از دیرزمانی بمحاصره انگلیسها و میهن پرستان حبشه افتاده اند هنوز پایداری نموده بااینکه چندین ماه است از هیچ راهی کوچکترین کمکی بآنها نمیرسد و یگانه رابطهٔ آنها با خاك ایتالیا منحصر بامواج الکتریکی شده است با همهٔ این تا امروز مانندکسانیکه از جان گذشته باشند بهرگونه محرومیت ها تن درداده ودربرابر نیروییکه چندین مقابل آنهاست جنگیده وایستادگی میکنند .

معلوم نیست این قسمت از سپاهیان ایتالیا با سایر قسمت های آن که در خاك حبشه بودند چه فرقی دارند و چرا آنها در مدافعه ازخود چندان پایداری نکرده و در اندك زمانی مغلوب نیرو های کمتر از خود شدند !

بهرصورت چون محصورین گندار امیدی برسیدن کمك ومهمات جنگی ندارند و قهراً اندوختهٔ آنهاکه در دژگندار دارند روز بروز تقلیل‌یافته وازتعداد نفرات آنهاکاسته میشود خواه ناخواه درهمین نزدیکی ها تسلیم شده و بخونریزی درخاك حبشه پایان خواهند داد .

چیزی که ازنتیجه این جنگ طولانی بدست آمده ومسلم است رسیدن هیلا سیلاسی بتاج وتخت و تشکیل امپراطوری سیاه پوستان از سرنو میباشد .

والبته نیروی متمرکز درحبشه نیزفوراً برای کمك برسپاهیان افریقای

شمالی‌اعزام وعنقریب درجنگ بزرگی‌که درخاك لیبی اتفاق خواهد افتاد شرکت خواهند کرد .

در بارهٔ جنگ افریقای شمالی پیش‌بینی هائیکه دربخش گزارش جهان شماره‌پیش‌کرده بودیم، اینك خبرهای واصله‌ازمنابع مختلف‌تااندازهٔ پیش‌بینی های مارا تأیید وعموماً حاکی ازاینست‌که طرفین (انگلیس ها ونیروی محور) باعجله هرچه تمامتر بفراهم آوردن وسایل و ابزار های جنگی مشغول بوده وتا میتوانند برتعداد نفرات خود می‌افزایند و چون فصل‌گرما پایان یافته وهوای افریقای شمالی برای بسط وتوسعهٔ عملیات نظامی مساعد شده است احتمال قوی میرودکه امروز یا فردا بحرکات بزرگ مبادرت نمایند

نظر براینکه وسایل رسانیدن نیرو وابزارهای جنگی و خوار بار ازهرحیث برای انگلیس‌ها بیشتروبهتر فراهم‌است ازاین روتصور میرود که دراین عملیات اخیر ابتکار دردست انگلیس‌ها بوده ونیروی محور از هرباره دچارضربه های شدید وکمرشکن بشود . ولیکن چون‌زمامداران جنگی محور نیز حتماً این تفوق حریف را پیش بینی‌کرده و اشکالات رسانیدن قوا ومهمات را بمیدان جنگ درك نموده‌اند لابد چاره هایی اندیشیده و برای جلو گیری از یك هجوم ناگهانی و سخت بوسایلی دست زده‌اند والبته درآینده نزدیك چگونگی اتفاقات ولیاقت‌وشایستگی سران سپاه طرفین بجهانیان روشن ومبرهن خواهد شد باید منتظر شد وچگونگی رادید.

سلطان زاده تبریزی

داستان زبان اینهمه نیست

چنانکه خوانندگان میدانند درچندی پیش درروزنامه های ترکیه سخنانی در باره ترکی زبانان ایران نوشته شده بود که برخی روزنامه های تهران آنها را ترجمه کرده وپاسخهایی نوشتند . کسانی میگویند:

پاسخی در این باره پیمان شاینده تر میبود ، و می پرسند که بهر چه ما چیزی نمی نویسیم ؟..

میگوییم زمینه دوتاست : یکی نژاد وگوهر آذربایجانیان ودیگر ترک زبانان ایران ، دیگری بهم بستگی که میانه اینان با ترکان انقره تواند بود . در زمینه یکم ماکتابی نوشته و بچاپ رسانیده ایم که همه میدانند و نیازی بگفتگو درآن زمینه نیست . آن چیز تاریخی و دانشی میبود و میبایست از راهش جستجو شود .

اما زمینه دوم ، در آن باره میباید گفت : داستان زبان این همه نیست . آیا آذربایجانیان یا ترکی زبانان ایران را کدام بهم بستگی یاکدام آشنایی با ترکیه درمیانست ؟!. کدام گرایشی را بآنان مینمایند؟!. کدام مهری را در دل میپرورند ؟!.. کی ترکی زبانان ایران ، بپاس زبان ، دوگانگی میانه خود با فارسی زبانان میپندارند ؟!..

در این هنگام که یك گرفتاری برای ایران پیش آمد ، برادران ترك ما اگر میخواستند بنام همسایگی و هم پیمانی و دوستی دلسوزی نمایند می بایست بهمه ایران دلسوزی نمایند ، نه آنکه بار دیگر بیاد ترکی زبانان ایران افتاده بسخنانی ، که درچنین هنگامی جز مایه دلخراشیدن نتواند بود برخیزند .

آذربایجانیان یا دیگر ترکی زبانان ایران کودك نیستند که دیگران «قیمومت» بآنان کنند . آذربایجانیان باید سود خودرا خودشان باز شناسند . باید خودشان گفتگو کنند که چهمیخواهند. این نغمه از سوی نویسندگان ترکیه تاکنون بارها نواخته شده وهمیشه خرد مندان آذربایجان آزردگی نشان داده وناخشنودی نموده‌اند. بااینحال چه‌جای آن بود که درچنین هنگامی بچنان نغمه ای پرداخته شود ؟!..

خوانندگان نیك میدانند که مادر این کوششهایی که میکنیم در اندیشه همه شرق بلکه در اندیشهٔ سراسر جهانیم و هیچگاه جدایی میانه آن توده‌واین‌توده نمیگزاریم ودر بند این زبان وآن‌زبان نمیباشیم این

دشمنیها یا همچشمی هاکه بنام جدایی زبان یانژاد نموده میشود ما یك انگیزه خرد پذیری برای آنها نمیشناسیم .

مانژادها رابجای خاندانها میگیریم .باین معنی که میگوییم‌بدانسان که دریك کویی صدها خاندان زندگی کنند ، وآنها هریکی دردرون خانه خود جداسر وآزاد باشند وبآسایش وخوشی خودشان کوشند واز آنسوی در بیرون نیز بادیگر خاندانها همبستگی دارند ودست بهم داده بآبادی وایمنی کوی کوشند رفتار نژادها باهمدیگر ازاین راه بایدبود .

اینست معنایی که بجدایی نژادها توان داد . اینست وبیش ازاین نیست . مابمیهن پرستی نیزاین معنی را میدهیم و خواستمان آنست که چنانکه هرخاندانی باید بآبادی ونگهداری خانه خود کوشد واگرهمسایه ای چشم آز بآن دوخت بجلوگیری پردازد مردم هر کشوری نیز باید بآبادی وایمنی‌کشور خود پردازند وآنراازآزمندان نکه دارند باید هر یکتنی که درآن کشور میزید این کار را بابای خود داند .

اینکه امروز هرتوده‌ای میخواهد بادیگران همچشمی ودشمنی‌نماید وهمیشه بنابودی دیگران کوشد وهمواره کشاکش در میان توده ها و نژادهاباشد ودوکشورهمسایه بجای دلسوزی ودستگیری بایکدیگر ازپای هم کشند و هر زمان فرصت یافتند پا بخاك همدیگر گزارند، اینکه میهن پرستی بمعنی دشمنی با دیگر توده ها کردن و دلبستگی های گزافه آمیز ساختگی بکشور و توده خود نشان دادن شناخته میشود ، همگی دور از خرد میباشد . اینها چیزهاییکه مایه سر بلندی آدمیان باشد نیست . اینها همان داستان کشاکش وتبردیست که آدمی ازروی سرشت جانی میدارد و خود از بدیها وکمیهای آن شمرده میشود.

اینها را مینویسیم تا خوانندگان نگویند چگونه ما از یکسودر اندیشه‌همه توده‌های شرقی هستیم ودلسوزی به آنها می‌نماییم وازیکسو از میهن پرستی سخن می‌رانیم و بنویسندگان‌ترکیه که باچشم آزمندی بآذربایجان نگاه میکنند پاسخ می‌دهیم .

آقای محمد علی شاهین. در اراك

در سال ۱۳۱٤ هنگامیکه دررشت رئیس یك شعبه اداره‌دارایی بودی خواستار پیمان گردیدی . ما نیز شماره های آن را تا پایان سال فرستادیم ولی چون‌سال بپایان رسید سه‌بار نوشتیم وپول خواستیم بهیچ‌یك پاسخ ندادی.

سپس که باراك بازگشتی چند تنی از دوستانت نزدما می‌آمدند وچنین عنوان میکردند: « دراراك بودم آقای محمدعلی شاهین یادپیمان میکرد وگله داشت که‌چرا برای او فرستاده نمیشود » ما درپاسخ داستان ۱۳۱٤ رامی‌گفتیم وآنان درشگفت می‌شدند.

تاپارسال آقای سریع‌القلم که ازاراك بازگشته بود نزدما آمدوعنوان کرد « آقای شاهین یکی ازخواهندگان پیمانست چندروز دراراك بودم بارها گفتگوی پیمان وتاریخ مشروطه میکرد وخواستار بود که چنددوره ازامسال برایش بفرستید تاخوانندگانی برای آنها پیدا کند...» ما چون داستان گذشته را باوگفتیم باور نکرد وپاسخ داد : « بی‌گمان نامه‌شما باونرسیده »

هرچه بود بخواهش او چند دوره از شماره های سال ششم راباد دوره های سال چهارم و پنجم باچند جلد از تاریخ مشروطه برای شما فرستاده نوشتیم که رسید آنها را آگاهی دهید ، ولی ازتو نامه‌ای نرسید. پس‌از چندی دوباره نامه نوشتیم باز پاسخ ندادی . آقای سریع‌القلم‌نیز نامه‌ای نوشت‌باز پاسخ ندادی . دانسته شد خواست‌تو تنها بدست‌آوردن آن مهنامه ها و کتابها بوده . کنون خودت بگو که نام این کار تو چیست ؟...

درباره تاریخ مشروطه

بخش یکم تاریخ مشروطه که بفروش گزارده شده کسانی درباره بخشهای دیگر آن میپرسند واینك آگاهی پایین را بآنان میدهیم .

چنانکه آگاهی داده بودیم مامیخواستیم این تاریخ در شش جلد بپایان رسد (چنانکه تاریخ هیجده ساله آذربایجان که چاپ نخست همین تاریخ است درشش جلد بوده) ولی درمیان کار بدشواریهایی برخورده ایم که ناگزیریم ازآن خواست چشم بوشیم واین تاریخ را بدو دوره بخش کنیم که دورهٔ نخست درسه جلد کنون بچاپ رسد و دوره دوم را برای زمانیکه جنگ اروپا بپایان رسیده وکاغذ وچاپ ارزان خواهد شد نگه‌داریم .

زیرا کنون کاغذ وچاپ وکلیشه بی‌اندازه گران است ازاین گذشته مابرای هرجلدی ازهشتاد تاصد پیکره میخواهیم که برای جلدهای دوره دوم آماده نشده .

ازاین گذشته ازتاریخ هجده ساله چون درجلد های یکم و دوم آن کوتاهی رفته بود ، وآنگاه نسخه های‌آنها کمیاب میباشد نیاز سخت پیدا کردیم که آن دو جلد را دوباره نویسیم و دوباره بچاپ رسانیم و اینست همان دوجلد را در سه جلد که دوره نخست تاریخ مشروطه است آماده کردیم وبچاپ آغاز شد . ولی جلدهای سوم وچهارم وپنجم‌وششم تاریخ هجده ساله خود کوتاه نبوده ونسخه‌هایش نیز کمیاب نشده اینست بدوباره نوشتن وچاپ کردن آنها نیاز سختی نیست .

کوتاه سخن آنکه کنون را ازاین چاپ تنها بخشهای یکم‌ودوم وسوم بیرون خواهد آمد که یکم بچاپ رسیده وفروش میشود دوم‌وسوم نیز درزیرچاپست وامیدمندیم بزودی بپایان رسد وبفروش آورده شود .